

اوضاع سیاسی و اقتصادی ابناء از ورود به یمن تا پایان سده سوم هجری***

بسیاری از رویدادهای مهم تاریخی یمن آن طور که باید هنوز مورد توجه پژوهشگران قرار نگرفته است و تحقیقاتی هم که در مورد برخی ادوار تاریخی یمن و حوادث آن نوشته شده بیشتر در مورد موقعیتهای برجسته تاریخ حکومتها و دولتهای کوچک ملوک الطوائفی است و پژوهشهای گسترده‌ای که انجام گرفته نیز بسیار قدیمی است. این روند بر برخی رویدادهای مهم تاریخ یمن تأثیر سوئی داشت، چرا که محققان نظر گذرایی به آنها نموده و تنها گوشه‌ای از آن را مورد توجه قرار دادند؛ بگونه‌ای که در تحقیقات مفصل فقط به آن اشاره‌ای شده و همین امر باعث شده است که این حوادث اهمیت و ارزش تاریخی خود را از دست بدهند. اقلیت ایرانی در یمن - که به اتفاق ابناء نامیده شدند - از جمله موضوعاتی است که محققان چندان به آن توجهی نکردند. پژوهشگرانی که تاریخ یمن را از زمان ورود سپاه ایران در سال ۵۷۵ هجری تا پایان سده سوم هجری مورد مطالعه قرار داده‌اند، کاملاً متوجه این امر هستند که این اقلیت نقش مهمی در بسیاری از حوادث سیاسی و اقتصادی یمن داشته‌اند و طی دوره مذکور در یمن و بویژه در صنعا اقلیتی فعال به شمار می‌آمدند و تا آنجا که ما می‌دانیم تاکنون پژوهشهای کارشناسانه‌ای در مورد

* استاد تاریخ در دانشگاه کویت.

** پژوهشگر و ایرانشناس اردنی

*** این مقاله به زبان عربی در مجله «دراسات تاریخیه»، ش ۳۷ و ۳۸، سپتمبر- دسامبر ۱۹۹۰ در دمشق به

چاپ رسیده است.

فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی این اقلیت انجام نگرفته و پژوهش‌های نوینی هم که این دوره از تاریخ یمن را مورد بررسی قرار داده‌اند، تنها اشاره‌گذاری به ابناء داشته و گهگاه از میان رویدادهای خاص به نقش آنان اشاره کرده‌اند.^(۱) اما مورخانی که در گذشته به این دوره از تاریخ یمن پرداخته‌اند نیز در این امر کوتاهی کرده و از اشارات کافی در خصوص این اقلیت دریغ ورزیده‌اند و بیشتر اطلاعاتی که دربارهٔ ابناء بدست داده‌اند، پراکنده و مبهم است. با وجود اینکه پژوهشگران اشارات زیادی به نقش اقلیت ایرانی در برخی حوادث یمن دارند ولی گاه به مدت طولانی از این اقلیت ذکری به میان نمی‌آورند و ما نیز از دلیل عدم تمایل آنان به تدوین اوضاع این اقلیت به صورت مشروح و کافی بی‌اطلاعم. به همین دلیل ما در مورد این اقلیت اطلاعات پراکنده‌ای داریم که برگرفته از منابع یمنی و اسلامی دیگر است که بیشتر آن هم از لابه‌لای اشاره به حادثه یا پدیده خاصی بدست آمده است، چراکه محققان درصدد تدوین تاریخ مستقلی برای این اقلیت نبوده و فقط در راستای ذکر یک حادثه تاریخی دیگر از آنان سخن به میان آورده‌اند.

نقش این اقلیت در تصمیم‌گیریهای سیاسی در برخی حوادث تاریخی یمن و همچنین سیطره سیاسی و اقتصادی آنان بر برخی شهرهای مهم آن ما را بر آن داشت که به بررسی اوضاع این اقلیت بپردازیم و اینکه ابناء در طول این مدت در منطقه‌ای پر از اختلافات قبیله‌ای و نزاع بر سرکسب حکومت، منافع خود را حفظ کرده و مدافع آن بودند، نمی‌تواند امری تصادفی باشد. در این بررسی خواهیم کوشید اوضاع سیاسی و اقتصادی ابناء در یمن از سال ۵۷۵ تا پایان سده سوم هجری / نهم میلادی را نیز توضیح دهیم. قسمت سیاسی به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش اول به بررسی اوضاع سیاسی آنان پیش از ورود اسلام به یمن می‌پردازد (۶۳۲-۵۷۵) و بخش دوم اوضاع سیاسی آنان پس از ورود اسلام به یمن تا پایان سده سوم هجری را بررسی می‌کند. همچنین بخشی را نیز به بررسی اوضاع اقتصادی آنان اختصاص داده‌ایم.

ابناء خواندن اقلیت ایرانی یمن

مورخان پیشین اقلیت ایرانی یمن را ابناء نامیدند. در واقع این اقلیت بازمانده سپاه ایرانی بودند که برای مبارزه با حبشیان و بیرون راندن آنها از یمن و تحکیم سلطهٔ ایرانیان در دو نوبت به این کشور فرستاده شدند ولی پژوهشگران در مورد علت این نامگذاری اتفاق نظر نداشته و

● اوضاع سیاسی و اقتصادی ابناء از ورود به یمن تا پایان سده سوم هجری

تفسیرهای گوناگونی را ذکر کرده‌اند، از جمله اینکه: سیف بن ذی یزن این نام را بر اقلیت ایرانی نهاد، آن هم هنگامی که پس از پیروزی بر حبشیان قوم خود را خطاب قرار داد و در پایان خطبه خود سربازان ایرانی را که در نبرد با حبشیان در کنار او بودند دعای خیر نموده و آنان را ابناء^(۲) (فرزندان خود) نامید؛ شماری از مورخان نیز بر این باورند که فرزندان سپاه ایران که از مادرائی یمنی متولد شدند به این اسم خوانده می‌شدند.^(۳) پطروشفسکی برخی از فرضیه‌های موجود در مورد علت این نامگذاری را بیان نموده^(۴) بدون اینکه نظر روشنی در مورد این فرضیه‌ها ارائه دهد؛ به عنوان نمونه وی می‌گوید: شاید منظور از ابناء، فرزندان ایرانیان یا آزادگان یا دهقانان ایرانی و یا ایرانیان ساکن در یمن باشد که بی‌شک در بین اهل یمن ابناء خوانده می‌شدند و یا ممکن است منظور از آن نسل دوم سپاه ایرانی باشد که با دختران یمنی ازدواج کردند. بدیهی است که نمی‌توان به طور قطع به دلیل این نامگذاری و چگونگی شکل‌گیری آن پی برد و شاید این امر ناشی از ابهام منابع اولیه در مورد این مسأله و یا نوشته‌های ناچیز در مورد این ایرانیان و زندگی آنان در یمن باشد.

اصطلاح ابناء برای ساکنان جزیره العرب واژه غریب و ناشناخته‌ای نبود، همانگونه که این اصطلاح فقط به اقلیت ایرانی در یمن اختصاص نداشت بلکه در برخی قبایل عرب و اقوام دیگر نیز بکار برده می‌شد، چراکه شماری از فرزندان سعد بن زیدمناة بن تمیم نیز به ابناء معروف بودند.^(۵) همچنین بردگانی - که در مصر و سوریه متولد شده بودند-^(۶) نیز به این نام خوانده می‌شدند. در مورد اینکه این نام بر فرزندان ایرانیان در یمن نیز اطلاق می‌شد شکی وجود ندارد اما پرسشی که اینجا مطرح است این است که این نام کی و به چه دلیل بر آنان نهاده شد؟

شایان توجه است که ایرانیان در سالهای نخست ورود به یمن «بنی احرار» نامیده می‌شدند. این نام در شعر ابی‌الصلت ثقفی - که ستایشگر سیف بن ذی یزن و ایرانیان همراه او بود- آمده است،^(۷) ولی خود ایرانیان واژه ابناء را در پیمانها و عهدنامه‌های خود به کار نمی‌بردند، چراکه در پیمانی که پیش از اسلام با همدان منعقد نمودند از خود با نام ایرانیان در یمن یاد کردند^(۸) و چنانچه لفظ احرار بر طبقه نجیب‌زادگان ایرانی اطلاق می‌شد^(۹) و با آنکه سپاه ایران از این طبقه نبودند ولی پس از پیروزی بر حبشیان عملاً طبقه‌ای حاکم در این کشور به شمار می‌آمدند.^(۱۰) با این حال این اصطلاح مدت زیادی بکار برده نشد و پس از انتشار اسلام در

یمن منابع [تاریخی] واژهٔ ابناء را جایگزین احرار کردند و در آن دوره مردم نیز اکثراً این واژه را بکار می‌بردند و این اصطلاح زبانهٔ آنان بود، همانگونه که رسول الله (ص) و خلفای او نیز در پیامهای خود از آنان تنها به نام ابناء یاد می‌کردند^(۱۱) و مردم یمن هم در اواخر حیات پیامبر آنان را به این نام می‌خواندند.^(۱۲) همهٔ این مطالب مؤید این است که ایرانیان پیش از اسلام بنی احرار و یا تنها ایرانی خوانده می‌شدند اما پس از اسلام ایرانیان در یمن به ابناء معروف شدند.

مطالب بالا گویای این است که آنچه محققان در مورد نامیده شدن ایرانیان به عنوان بنی احرار ذکر کرده‌اند مربوط به پیش از سیف بن ذی یزن است، امری که اگر چه در مورد آن اتفاق نظر وجود ندارد ولی حقیقتی تاریخی است. اما در مورد نظر برخی محققان مبنی بر اینکه احتمالاً این اصطلاح در مورد گروهی بکار می‌رفت که از پدرانی ایرانی و مادرانی یمنی متولد شدند، بایستی گفته شود که هم پدر و هم مادر آنان الزاماً ایرانی نبودند، زیرا به عنوان نمونه طاووس بن کیسان ابنای مادرش نیز ایرانی بود^(۱۳) و همچنین عاقلانه نیست که اعراب در یمن و خارج از آن به اتفاق نظر و به این دلیل که برخی از این افراد از مادرانی یمنی متولد شدند، آنان را ابناء بنامند؛ بنابراین ما معتقدیم که این نام بر گروهی [از ایرانیان یمن] چه مادرشان یمنی بود و چه ایرانی اطلاق می‌شد و معروف است که باذان در پیمانی که با همدان بست، تأکید کرد که این پیمان همهٔ ایرانیان مقیم یمن را در بر می‌گیرد. درگیری و نزاعی که بین ایرانیان مقیم یمن با برخی نیروهای مخالف آنان در اواخر سدهٔ دوم هجری یعنی دوپست سال پس از عقد قرارداد مذکور رخ داد، بیانگر این شمول و ارتباطی است که بین تمام افراد این اقلیت وجود داشت.^(۱۴)

بنابر آنچه گفته شد و با توجه به روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایرانیان مقیم یمن بویژه پس از ارتباط نزدیک و تنگاتنگ آنان با برخی قبایل صاحب نفوذ از طریق ازدواج و یا عقد قرارداد، به نظر می‌رسد اصطلاح ابناء برای تمییز و تشخیص آنها از اهالی یمن بر آنان اطلاق می‌شد. اما در مورد ریشهٔ این اصطلاح دو احتمال وجود دارد. یا این واژه اختصار نام اولیهٔ ایرانیان مقیم یمن یعنی ابناء الاحرار است و یا اینکه منظور از آن فرزندان سپاه ایرانی یعنی نسل دوم سربازانی است که در یمن ساکن شدند^(۱۵) و چه بسا احتمال دوم درست‌تر باشد، زیرا بسیاری از منابع تاریخی به دنبال واژهٔ ابناء این توضیح را نیز می‌آورند که آنان فرزندان سپاه ایرانی بودند که همراه سیف بن ذی یزن به یمن آمدند.^(۱۶)

اوضاع سیاسی آنان پیش از ورود اسلام به یمن

در واقع ورود ایرانیان به یمن به دنبال درخواست رئیس قبیلهٔ جَمِیْری، سیف بن النعمان بن عفیر بن ذی یزن از خسرو انوشیروان برای مقابله با حبشیان بود.^(۱۷) بنابراین موافقت انوشیروان با درخواست او نخستین گام ورود و نفوذ ایرانیان به یمن شمرده می‌شود. قابل ذکر است که موافقت انوشیروان با ورود نظامی ایرانیان به یمن کاملاً اتفاقی و بدون نقشهٔ قبلی بود، به این دلیل که انوشیروان در آغاز برای پذیرفتن درخواست او تردید نمود و هنگامی که مشاوران او توصیه کردند که نیروهای ایرانی را به یمن گسیل دارد، به فرستادن زندانیان خود به آنجا اکتفا کرد، زیرا پس از اینکه یکی از مشاوران او این موضوع را با او در میان گذاشت که در زندانهای تو مردانی هستند که هدف تو از زندانی نمودن آنان کشتن آنان است و اگر آنان را با سیف به یمن بفرستی چنانچه کشته شوند همان چیزی است که تو می‌خواهی و اگر به یمن برسند پس در حقیقت به قدرت و ملک تو افزوده خواهد شد و انوشیروان دریافت که در هر دو صورت، پیروزی یا شکست سیف به نفع او خواهد بود.^(۱۸)

نیروهای دریایی ایران از مدائن حرکت کرده و پس از پیمودن رود دجله و خلیج فارس در بندر مَثُوب در حضرموت لنگر انداختند.^(۱۹) وَهْرَز، فرماندهٔ سپاه ایرانی و سیف بن ذی یزن در پیشاپیش این سپاه بودند. در مورد شمار نفرات این سپاه اختلاف نظر وجود دارد. برخی شمار آنان را هنگام پیاده شدن در ساحل حضرموت ۶۰۰ نفر دانسته‌اند^(۲۰) و منابع دیگر شمار آنان را ۳۶۰۰ نفر نوشته‌اند، در حالی که ابن قتیبه^(۲۲) شمار آنان را ۷۵۰۰ نفر ذکر کرده است. اعداد ما را بر آن می‌دارد تا اندکی درنگ کرده و در پی درست‌ترین رقم باشیم.

حقیقت این است که دو رقم اول با شمار سربازان حبشی - که طبق برخی روایات بیش از صدهزار نفر^(۲۳) بودند - تناسب ندارد. همچنین دو رقم نخست با حضور فرماندهٔ ایرانی و سپاه او در میدانهای جنگ و نیز ورود به صنعا و سپس تاجگذاری سیف^(۲۴) هماهنگی ندارد و اگر این روایت که سیف هنگام ورود به ساحل حضرموت^(۲۵) توانست شمار زیادی از افراد قبیلهٔ خود را جمع نماید، درست باشد، پس دو عدد اول ۶۰۰ و ۳۶۰۰ در مورد سپاه ایرانی نشان می‌دهد که این سپاه در پیروزی سیف و سپس در حکومت یمن و تصمیمات آن تأثیری نداشتند و چنانچه شمار سپاه حبشیان را - که در منابع، گوناگون ذکر شده - و شمار اندک افراد قبیلهٔ سیف را - که در

جریان جنگ او را کمک نمودند - و همچنین درخشش نیروهای ایرانی در میدانهای جنگ و اعمال نظر فرمانده آنان، و هرز در تصمیمات سیاسی را بپذیریم؛ عقل سلیم حکم می‌کند و ما نیز مطمئنیم که سپاه ایرانی که همراه سیف به یمن رفتند، نیرویی بزرگ شامل هفت هزار سرباز بود و طبیعتاً روایتی که شمار آنان را هفت هزار و پانصد نفر می‌داند، به حقیقت نزدیک‌تر است.

چگونگی غلبه و پیروزی سپاه ایرانی و حمیری بر سپاه حبشه و قتل پادشاه آن، مسروق بن ابرهه الاشم و سپس پیشروی این نیروها به سوی صنعا، پایتخت یمن و تسلط بر آن، در روایات مختلف به تصویر کشیده شده است.^(۲۶) هر چند شمار این روایات بسیار کم است ولی با این وجود در مناسبت‌های گوناگون تأکید دارد که سیطره فرماندهی ایران فقط در میدان نبرد نبود بلکه در مورد گزینش حاکم مناسب نیز اعمال نظر می‌کردند. برای نمونه نویری در روایتی آورده است:^(۲۷) و هرز خبر این پیروزی را به کسری [انوشیروان] نوشت و او پاسخ داد که در مورد سیف بن ذی یزن تحقیق کن اگر از شاهزادگان است او را بر سلطنت نگه دار و از کشتن او صرف نظر کن اما اگر چنین نبود او را گردن بزن و خود حکومت را در دست گیر. اما ابن اسحاق تأکید دارد:^(۲۸) و هرز تا دریافت پاسخ کسری صبر کرد و پس از موافقت او با انتصاب سیف به عنوان حاکم یمن و تعهد او به پرداخت جزیه و خراج، حکومت این شهر را به سیف تسلیم کرد. طبق نظر برخی محققان این امر در سال ۵۷۵ م انجام گرفت.^(۲۹) ولی موافقت خسرو انوشیروان با انتصاب سیف به عنوان شاه یمن به معنی قطع نفوذ ایرانیان در این سرزمین نبود، بلکه بر عکس تأییدی بر این امر به شمار می‌آمد و در این امر شکی نیست زیرا اقامت سپاه انوشیروان در یمن و امکان ازدواج آنان با دختران یمنی^(۳۰) و همچنین تعهد سیف به پرداخت مالیات و تاجگذاری او توسط نماینده انوشیروان از شروط انوشیروان برای پذیرفتن درخواست کمک سیف بود که همه این موارد مؤید قدرت و نفوذ ایرانیان در یمن است. سیف نیز متوجه این حقیقت بود و تسلط ایرانیان بر اوضاع یمن از آغاز ورود آنان به این کشور را درک کرد، بنابراین هنگامی که سپاه حبشه را شکست داد و پس از پیشروی سپاه ایران به سوی صنعا آنچه را که در دل داشت این طور بیان کرد: دورهٔ ملک و سلطنت حمیریان به سرآمد و دیگر به آنان باز نخواهد گشت.^(۳۱)

هرچند سیف پادشاه یمن شد ولی از نظر دولت ایران فقط والی این کشور محسوب می‌شد^(۳۲) و وضعیت او شبیهه منازدهٔ عراق بود^(۳۳) و به سبب تمایل شدید او به استمرار سلطنت

● اوضاع سیاسی و اقتصادی ابناء از ورود به یمن تا پایان سده سوم هجری

خود در یمن، کسری مرزبان ایرانی را تحت نظارت فرماندهی - که وهرز پیش از بازگشت به ایران تعیین نموده بود - در یمن مستقر کرد. این نیروها اگر چه در دوران حکومت سیف فعالیت چندانی نداشتند ولی اوضاع یمن را زیر نظر داشته و ضامن منافع ایران در این کشور بودند. شاعران عرب - که برای تبریک پیروزی سیف بن ذی یزن نزد او آمده بودند - متوجه نقش ایرانیان در این پیروزی بودند و آنان را نیز ستودند.^(۳۴) نیروهای ایرانی که پس از تاجگذاری سیف در صنعا باقی ماندند، نیروهای مستقلی بودند - که فرمانده آنان مستقیماً با دولت ایران در ارتباط بود - اما سیف بن ذی یزن از نظر قبایل عرب، پادشاه یمن و از دید حکومت انوشیروان، والی این سرزمین شمرده می شد و تنها چیزی که انوشیروان از سیف می خواست حفظ منافع ایران در یمن بود. به همین دلیل وقتی سیف به دست غلامان حبشی خود در سال ۵۷۸ م کشته شد، نیروهای ایرانی بلافاصله اقدام به کنترل اوضاع کردند و فرمانده آنان سریعاً نامه‌ای به رؤسای خود در ایران فرستاد و آنان را از این اتفاق آگاه ساخت. به سبب تمایل شدید دولت ایران برای حفظ منافع خود در یمن، کسری بلافاصله پس از دریافت این خبر به فرمانده خود، وهرز فرمان داد به طرف یمن حرکت کند و ۴۰۰۰ سرباز را همراه او نمود که از راه خشکی و با سرعت زیاد به یمن آمدند تا اوضاع آن را کنترل کنند.^(۳۵) این امر در سال ۵۷۸ م روی داد، سالی که می توان آن را آغاز سیطره مطلق ایرانیان بر برخی از مناطق یمن دانست. این سلطه تا زمان ورود اسلام و سیطره مسلمانان بر صنعا در آغاز خلافت ابوبکر صدیق ادامه داشت و طی این مدت - که بیش از ۵۰ سال به طول انجامید (از ۵۷۸ تا ۶۳۲ م) - ابناء بر برخی مناطق یمن مسلط شدند و به دنبال آنان والیان کسری نیز در این کشور نفوذ کردند و ابناء به مهمترین نیروی سیاسی یمن و یا دست کم به یکی از مهمترین نیروهای سیاسی آن سرزمین تبدیل شدند.

به نظر می رسد که چهار سال حضور ایرانیان در یمن (۵۷۵-۸ م) - که همزمان با آغاز حکومت سیف بن ذی یزن بود - آنان را به استمرار حضور خود در این سرزمین بسیار متمایل نمود. از اینرو بلافاصله پس از انتشار خبر قتل سیف نیروهای خود را به آنجا فرستادند. این بار انوشیروان تصمیم گرفت این کشور را مستقیماً تابع ایران کند، به همین سبب فردی ایرانی را به عنوان حاکم آنجا تعیین نمود و وهرز، فرمانده سپاه ایرانی در اولین و دومین حمله ایران به یمن، نخستین حاکم ایرانی در یمن شد.^(۳۶) متأسفانه منابع تاریخی همانند گذشته در مورد اوضاع

سیاسی یمن همزمان با تسلط ایرانیان بر آن توضیحی نداده‌اند و فقط گهگاه اشاره به برخی از حوادث یمن داشته‌اند و به سبب کمبود منابع تاریخی این پرسش پیش می‌آید که آیا ایرانیان بر سراسر یمن و قبایل آن حکومت داشتند؟ یا نفوذ آنان فقط محدود به برخی مناطق آن بود؟

با مطالعه تاریخ یمن در فاصله سالهای ۵۷۸ تا ۶۳۲ م روشن می‌شود که یمن در آن زمان زیر نظر والیانی بود که به شکل مستقل بر برخی مناطق آن حکومت می‌کردند و از بین آنان ۸ نفر شهرت بیشتری داشتند که در تاریخ یمن به مثامنه^(۳۷) یا حاکمان هشت‌گانه شهرت یافتند و این والیان بسیار شبیه حاکمان ملوک الطوائفی بودند.^(۳۸) بعلاوه مناطق نجران و همدان و مذحج و کنده و برخی قبایل صاحب نفوذ نیز والیان مستقلی داشتند؛ بنابراین هر چند برخی نیروهای یمنی متعهد به پرداخت مالیات به حاکم ایرانی یمن بودند^(۳۹) ولی منابع تاریخی موجود مطلبی که مؤید سیطره ایرانیان بر مناطق مذکور باشد، ذکر نکرده‌اند و چه بسا این نیروها از ساکنان مناطقی بودند که تحت سیطره حکومت والی ایرانی بودند. بر این اساس می‌توان گفت ایرانیان بر همه مناطق و قبایل یمنی سیطره کامل نداشتند و پاسخ منفی ما به پرسش^{اول} به این معنی است که سلطه ایرانیان محدود به برخی مناطق یمن بود نه تمام آن، اما شکی نیست که دو شهر صنعا و عدن از جانب حکومت ایران اداره می‌شد و هیچ یک از حاکمان یمن در این امر دخالتی نداشتند، به همین دلیل اعراب این دو شهر را قلمرو کشوری می‌دانستند که برای ورود به بازارهای آن نیاز به کنترل و نگرهبانی نداشتند زیرا ابناء از کسانی که وارد این بازار می‌شدند، حمایت می‌کردند و در مقابل از تاجران مالیات عشر می‌گرفتند.^(۴۰) سیطره ابناء بر این دو شهر به این معنا نیست که آنان بر مناطق و شهرهای دیگر یمن تسلطی نداشتند بلکه بر عکس شماری از ابناء در شهرها و روستاهای دیگر یمن نیز زندگی می‌کردند و معروف است که بسیاری از آنان در شهر ذمار^(۴۱) ساکن بودند و شماری از آنان نیز در برخی روستاهایی که در مناطق کشاورزی قرار داشت، زندگی می‌کردند و بسیار مایل بودند که در مناطقی که از ثروتهای طبیعی برخوردار بود ساکن شوند.^(۴۲)

قابل ذکر است که نظر منابع مختلف تاریخی در مورد تعداد والیان ایرانی یمن متفاوت است، به عنوان نمونه طبری با استناد به روایت ابن اسحاق تعداد آنان را پنج تن می‌داند ولی مسعودی تعداد آنها را هشت نفر ذکر می‌کند.^(۴۳) با وجود این اختلاف، هر دو منبع در مورد اینکه

● اوضاع سیاسی و اقتصادی ابناء از ورود به یمن تا پایان سده سوم هجری

نخستین والی ایرانی یمن وهرز و آخرین آنها باذان بن ساسان بود، بر یک باورند. با این حال اختلاف این دو منبع برای ما نیز پرسش برانگیز است. منابع دیگر نیز در این مورد اشاره صریح و آشکاری ندارند که بتوان یکی از این دو نظر را بر دیگری ترجیح داد. دوره ۵۴ ساله حکومت والیان ایرانی بر یمن (از ۵۷۸ تا ۶۳۲م) دوره کوتاهی نیست، بویژه اگر در نظر بگیریم که اولین آنها یعنی وهرز یک سال پس از حکومت بر یمن در ۵۷۹م درگذشت.^(۴۴) چنانچه روایت ابن اسحاق - که حکومت یمن در انحصار وهرز و فرزندان او قرار گرفت - درست باشد،^(۴۵) (البته به استثنای باذان) این نظریه که کسری حکومت برخی مناطق یمن را در برابر حفظ مصالح خود در آنجا و پرداخت مالیات به او به وهرز سپرد، توجیه می‌شود؛ بویژه اینکه وهرز یکی از افراد خاندان حاکم بر ایران بود.^(۴۶) به همین دلیل وقتی کسری بر خُرخُسره، آخرین والی یمن - که از نوادگان وهرز بود - خشم گرفت و او را به مدائن احضار کرد، بزرگان ایران با دخالت خود از او حمایت کردند و کسری فقط توانست او را از حکومت یمن برکنار و آن را به باذان بن ساسان - که هیچ رابطه‌ای با آل وهرز نداشت - واگذار کند.^(۴۷)

منابع تاریخی به فعالیت ابناء و اوضاع آنان در یمن اشاره‌ای نکرده‌اند، به همین دلیل دوره حکومت وهرز و فرزندان او بر آنجا دوره‌ای مبهم است و اطلاعات ما راجع به آن فقط تا این حد است که در دوره مذکور آرامش برقرار بود و همین امر منجر به استقرار این خاندان در قلمرو خود شد و دلیل اینکه کسری خرخسره، آخرین والی یمن را برکنار کرد و کوشید او را بکشد بی‌شک به سبب قطع رابطه او با امپراتوری ایران و مشی نیاکان خود بود و چه بسا گرایش این والی به اعراب و فرهنگ آنان به آزدگی خاطر کسری انجامید^(۴۸) و از اینکه او جذب قبایل یمنی شود و استقلال خود را اعلام کند، هراسان شده بود. به این ترتیب برکناری خرخسره و واگذاری حکومت یمن به باذان آغاز مرحله نوین تاریخ ابناء در یمن و ارتباط آنان با قبایل یمنی است.

منابع تاریخی سالی را که باذان به حکومت یمن منصوب شد، مشخص نکرده‌اند و تمام اشارات آنها در این خلاصه می‌شود که این انتصاب در زمان خسرو پرویز انجام گرفت.^(۴۹) با توجه به اشارات برخی منابع به اینکه داذویه اصطخری، برادرزاده باذان بوده^(۵۰) احتمالاً او از اهالی اصطخر، از مناطق معروف ولایت فارس است. باذان به مرزبان ملقب شد که در فارسی به

معنای نگهبان شکاف و تنگه است.^(۵۱)

دوره حکومت وهرز تا مرگ باذان (از ۵۷۸ تا ۶۳۱م) بی شک دوره طلایی قدرت ایران در یمن به شمار می آید زیرا در این دوره ابناء مهم ترین و یا یکی از مهم ترین قدرتهای محلی یمن بودند. این قدرت در طول دوره مذکور یکسان نبود بلکه آغاز و پایان گوناگونی داشت و ابناء - که پس از قتل سیف به طور مستقیم کنترل اوضاع یمن را بدست گرفتند - در واقع بنیانگذار قدرت ایران در آنجا به شمار می آمدند، قدرتی که به نظر می رسد تا دوره اول حکومت باذان ادامه یافت. اما در نیمه دوم حکومت او قدرت ابناء کاهش یافت ولی این کاهش به اندازه ای نبود که آنان قادر به حفظ منافع خود نباشند و محقق که تاریخ ساسانیان را مورد مطالعه قرار دهد کاملاً درک می کند، کاهش قدرت دولت ایران در آغاز سده هفتم میلادی که نتیجه نزاع بر سر قدرت و جنگ آنان با دولت بیزانس بود،^(۵۲) بر حکومت ابناء در یمن تأثیر گذاشت.^(۵۳) زیرا برای نخستین بار می بینیم که قبایل اطراف صنعا برای مبارزه با حکومت ابناء اقدام به تشکیل تجمعاتی کردند و شماری از سران قبایل مذحج در یکی از وادیهای معروف جوف گرد آمدند تا به مرکز فرماندهی ایرانی در صنعا حمله کنند.^(۵۴) پطروشفسکی معتقد است که اجتماع این سران در آغاز سده هفتم میلادی تشکیل شد^(۵۵) ولی منبعی برای تعیین این تاریخ ذکر نمی کند. همچنین تا آنجا که ما می دانیم منابع تاریخی نیز این عقیده پطروشفسکی را می پذیرند.

باذان و قوم او، ابناء در برابر این اجتماع واکنشی جدی نشان دادند. آنها بلافاصله پس از آگاهی از این اجتماع خود را برای مقابله با نیروهای مذحجی آماده کردند و قبیله همدان که در همسایگی آنان بود، در این امر مشارکت نمود که این همکاری به عقد قراردادی بین آنان انجامید که به قرارداد همدان معروف شد و خوشبختانه برخی منابع یمنی به محتوای این قرارداد اشاره کرده اند.^(۵۶) این قرارداد علاوه بر تأیید وجود رابطه ابناء با همدان به اوضاع سیاسی ابناء و رابطه آنان با قبایل یمنی در دوره حکومت باذان نیز اشاره دارد. بی شک محکم ترین دلیل حمله قبایل مذحجی به مرکز حکومت ایرانیان در یمن و جرأت آنان به چنین اقدامی در این بود که دولت ایران شوکت و قدرت گذشته خود را از دست داده بود و به همین دلیل گرفتار جنگهای محلی شد.

به نظر می رسد که ابناء در این مرحله به فکر تأمین منافع و استحکام نفوذ خود در یمن

● اوضاع سیاسی و اقتصادی ابناء از ورود به یمن تا پایان سده سوم هجری

بدون اتکا به ایران افتادند و بی‌شک شرایط نیز برای چنین هدفی مهیا بود، زیرا درگیریهای قبیله‌ای طی سالهای پیش از اسلام به اوج خود رسید و رقابت بسیار سختی میان قبایل جوف و مناطق نزدیک صنعا رخ داد، بنحوی که قبایل همدان و خولان و مدحج وارد نزاعی تلخ شدند که به عقد چند قرارداد بین قبایل منطقه انجامید.^(۵۷) مهم‌ترین قرارداد - همان طور که به آن اشاره شد - پیمانی بود که بین قبیله همدان و ابناء بسته شد و بدیهی است که ارتباط ابناء با قبیله همدان ناشی از درک این نکته بود که بقای آنان در یمن در گرو استفاده از درگیری‌های سیاسی میان قبایل یمنی است. بنابراین ابناء پیشنهاد همدانیان برای عقد پیمان را بی‌درنگ و با کمال میل پذیرفتند و سران ابناء با سران همدانیان از قبیله حاشد و بکیل قراردادی منعقد کردند و چه بسا این نکته دلیلی است بر اینکه ابناء دریافتند^(۵۸) در جامعه‌ای که مبتنی بر تعصبات قبیله‌ای است اتحاد امری ضروریست، به همین دلیل روابط آنان با همدانیان در این دوران دوستانه بود. هر چند ما بر این باوریم که ابناء نیازمند عقد چنین قراردادهایی بودند ولی در عین حال بسیار به توان و قدرت خود افتخار می‌کردند، بنابراین با هم‌پیمانان جدید خود معامله برابر نمودند چرا که در آغاز پیمانی که بین آنان بسته شد بسم الله عربی و فارسی با هم نوشته شده بود؛ به این صورت که سخن عرب، با سَمک اللهم را با سخن فارسی، بسم ولی الرحمة و الهدی^(۵۹) ادغام کرده و جمله واحدی ساخته بودند که آن را در صدر قرارداد می‌نوشتند: با سَمک اللهم ولی الرحمة و الهدی. در مورد این پیمانها همین بس که ابناء با عقد پیمان با همدان و رابطه بسیار دوستانه با خولان توانستند برای شرایط سخت و دشوار خود هم‌پیمانی بیابند و در نتیجه بحران‌ها و مشکلات خود را با وجود خلأ حمایت ایران - که به سبب بحران‌های سیاسی موجود در آن بوجود آمده بود - پشت سر نهند.

ابناء به فرماندهی رهبر خود، باذان توانستند سیطره بر صنعا و عدن را تا زمان ورود اسلام به یمن حفظ کنند و با پذیرش اسلام در آغاز سال ۱۱ق/ ۶۳۲م خود را از رنج درگیری با قبایل مدحج نجات دادند، که به این موضوع در ادامه مقاله اشاره خواهیم کرد.

اوضاع سیاسی آنان پس از ورود اسلام به یمن

موضع ابناء در برابر اسلام و روابط آنان با حکومت اسلامی و سپس اسلام آوردن آنان

مورد بررسی قرار گرفت و به اینجا رسیدیم که ابناء در دوره حکومت عبهله بن کعب، الممتنبی یعنی از محرم تا ربیع الاول ۱۱۱ ق همزمان با آوریل - ژوئیه ۶۳۲ م^(۶۱) رسماً اسلام آوردند و در خلال حوادثی که در آغاز این سال در صنعا رخ داد، ابناء نشان دادند که علاوه بر اینکه قدرت اصلی این شهر هستند، زمامداران آن نیز محسوب می‌شوند؛ بنابراین هنگامی که عبهله و قبایل مذحج صنعا را مورد حمله قرار دادند، ابناء راه را بر آنان بستند. پس از قتل عبهله هنگامی که قیس بن عبدیغوث خواست این شهر را در دست گیرد نیز ابناء پرچمدار مخالفت با او بودند و او را سرکوب کردند.^(۶۱)

با انتخاب صنعا از طرف خلیفه به عنوان مقر حکومت - که در آغاز دوره ابوبکر انجام گرفت - حکومت ایرانیان بر این شهر رسماً سقوط کرد و ابناء نیز بخشی از ساکنان آن شدند ولی با این وجود تا حدود ۵۰ سال بعد همچنان در صنعا از نفوذ سیاسی برخوردار بودند. پنجاه سال سلطه ابناء بر صنعا در دوره پیش از اسلام باعث شد که نفوذ سیاسی آنان پس از اسلام، در سده اول هجری نیز حفظ شود.

قابل ذکر است که در دوره خلفای راشدین (۴۰ - ۱۱ ق) هیچ یک از ابناء - که اینک از اداره امور شهر دور شده بودند - دخالتی در حکومت صنعا نداشتند، بلکه اداره این شهر در دست والیان قریش و هم‌پیمانان آن بود.^(۶۲) به نظر می‌رسد که خلفا دریافتند که تعیین هر یک از ابناء به عنوان والی صنعا ممکن است موجب ظهور نیروهای دیگری در شهر بویژه قبیله مذحج و متحدان آن شود، زیرا هنوز آثار درگیری میان دو طرف باقی بود.^(۶۳) ابناء نیز در جریان کنار گذاشته شدن از اداره شهر از خود محافظه کاری نشان ندادند، زیرا اداره شهر توسط گروه بی‌طرفی که حداقل حقوق آنان را تضمین می‌کرد، برای آنان کافی بود. با وجود اینکه حکومت از دست ابناء خارج شده بود ولی آنان در دوره حکومت خلفای راشدین همچنان در تصمیمات سیاسی صنعا نقش داشتند. در آغاز سال ۴۰ ق هنگامی که درگیری میان هاشمیان و امویان به یمن کشیده شد و عبیدالله بن عباس، والی علی (ع) در صنعا برای مقاومت در برابر سپاه اموی - که به فرماندهی بسربن ابی ارقطه عامری به شهر حمله کرده بودند - از ابناء درخواست کمک کرد، آنان همچنان در صنعا صاحب قدرت و نفوذ بودند. پس از اینکه ابناء درخواست عبیدالله را نپذیرفتند او چاره‌ای جز فرار از شهر و سپردن آن به نیروهای اموی نداشت^(۶۴) و شکی نیست که عبیدالله

● اوضاع سیاسی و اقتصادی ابناء از ورود به یمن تا پایان سده سوم هجری

فقط با درک این نکته که ابناء از ساکنان صنعا هستند و آمادگی کمک به او و دفاع از شهر را دارند^(۶۵) از آنان کمک خواست، بنابراین عدم پذیرش درخواست او در واقع پایان کار او به شمار می‌آمد.

منابع تاریخی نیز برای کمک نکردن ابناء به عبیدالله دلیلی نیاورده‌اند، با اینکه برخی از آنان شیعه علی (ع) بودند.^(۶۶) همچنین در این منابع به ماهیت رابطه ابناء و بنی‌امیه در این دوره اشاره نشده است. اما روابط محکم و استواری که پس از آن بین معاویه بن ابی‌سفیان و سران ابناء در صنعا بویژه با فیروز دیلمی شکل گرفت، روشن می‌سازد که سران ابناء در جریان درگیری بین هاشمیان و امویان اوضاع را زیر نظر داشتند و پس از اینکه کفه ترازو را به نفع بنی‌امیه دیدند و بویژه پس از ماجرای حکمیت در سال ۳۸ق و پس از گسترش نفوذ امویان به مصر و قسمت‌هایی از عراق و حجاز دریافتند که همکاری با بنی‌امیه می‌تواند روزنه امید باشد در دستیابی به حکومت صنعا و بازیابی نفوذ سیاسی گذشته‌اشان در این شهر. سران ابناء به سبب همکاری فراوان با سپاه بنی‌امیه از پشتیبانی هموطنان خود - که به سبب شیعه علی (ع) بودن به دست بسربین ابی‌ارطاة کشته شدند - دریغ ورزیدند.^(۶۷) به همین جهت معاویه در دوره خلافت خود به عنوان پادشاه همکاری ابناء، ولایت صنعا و جند را به آنان بخشید. به این ترتیب ابناء مجدداً برای دوره‌ای تسلط بر صنعا را - که بیش از ۳۰ سال (۴۲-۱۱ق) از آنها سلب شده بود - به عنوان والیان خلافت اموی بدست آوردند.^(۶۸)

مرگ معاویه در سال ۶۰ق در واقع به منزله پایان سلطه ابناء بر صنعا به شمار می‌رفت زیرا جانشین او، یزید یمن را در مقابل مقداری پول و تعدادی بنده به طور کامل به بحرین ريسان الحمیری بخشید و به این ترتیب ابناء از ولایت و حکمرانی کنار گذاشته شدند.^(۶۹) در زمان خلافت عبدالله بن زبیر (۷۳-۶۴ق) نه والی بر یمن حکومت کردند که فقط دو نفر از آنان ابناء بودند^(۷۰) و پس از این تاریخ ابناء برای همیشه از ولایت و حکومت یمن ساقط شدند، چنانچه منابعی که ما در اختیار داریم نیز به حکومت هیچ یک از ابناء پس از تاریخ مذکور اشاره‌ای نمی‌کند.

در آغاز خلافت بنی مروان و تسلط آنها بر یمن (۱۳۲-۷۳ق) ابناء و دیگر اهالی صنعا مجالی برای تصدی خلافت نیافتند زیرا خلفاء بنی مروان والیان خود را از دمشق می‌فرستادند و

بیشتر آنان نیز از آل ابی عقیل الثقفین از خویشاوندان حجاج بن یوسف بودند.^(۷۱) ولی این امر مانع تصدی وظایف دیگر توسط ابناء در صنعا و جند نگرديد. به عنوان نمونه وهب بن منبه در دوره عمر بن عبدالعزیز (۱۰۱-۹۹ق)^(۷۲) همزمان اداره بیت المال و مقام قضاوت را بر عهده داشت و طاووس بن کیسان و پس از او فرزندش عبدالله نیز منصب قضاوت را در دوره بنی مروان بر عهده داشتند.^(۷۳)

اما از نظر سیاسی در حوادثی مانند شورش محمد بن یوسف ثقفی، والی صنعا^(۷۴) و سوزاندن مجذومین و یا هجوم اباضیه به صنعا و تصرف آن در سال ۱۳۰ق در واقع ابناء نقش چندانی نداشتند و نفوذ سیاسی آنان در این دوره روبه افول نهاد.^(۷۵) عباسیان در سال ۱۳۲ق خلافت را در دست گرفتند. در این زمان برخی خانواده‌های قحطانی به رهبری آل شهاب - که نسب آنها به حمیر برمی‌گشت -^(۷۶) در رقابت با ابناء توانستند نزدیک به یک سده رهبری صنعا را در دست گیرند.^(۷۷) به نظر می‌رسد که ابناء در این دوره برای مشارکت در صحنه سیاسی بسیار کوشیدند ولی موفقیتی به دست نیاوردند و بین آنان و رقبای آنها یعنی خاندان حمیری در صنعا اختلاف در گرفت که به درگیری بر سر حکومت و تسلط بر رجب، منطقه‌ای در شمال صنعا انجامید تا جایی که والی خلیفه، علی بن الربیع ابن عبدالمدان در سال ۱۳۳ق ناچار به مداخله و حل اختلاف آنان شد.^(۷۸)

در دوره اول خلافت عباسیان و به پشتوانه ظهور آل شهاب در صنعا و برتری سیاسی آنان بر ابناء افراد زیادی از آل قحطان بر صنعا مسلط شدند.^(۷۹) این امر در برخی موارد موجب بروز برخی تعصبات میان دو طرف شد و مخالفت قحطانیان با ابناء آثار زیانباری برای اوضاع اجتماعی و سیاسی صنعا داشت که مهم‌ترین این نتایج بروز عصیت ایرانی ابناء بود که برای نخستین بار در تاریخ یمن در زمان محمد بن خالد بن برمک (۴-۱۸۳ق) آن را آشکارا اعلام کردند؛ گویی ابناء قدرت گرفتن خاندان برمکی را رهایی خود می‌دانستند، از اینرو به ایرانی بودن خود تفاخر می‌ورزیدند و شاعران آنها قصائدی در مدح برمکیان و ذکر سوابق درخشان آنان سرودند.^(۸۰) این اقدام ابناء در واقع واکنشی شدید در برابر قحطانیان و درگیری با آنان بود بگونه‌ای که موجب شد هشام بن یوسف ابنای، از فقهای برجسته آنان و قاضی صنعا در دوره ولایت حماد البربری برای ضربه زدن به قحطانیان از قضاوت کناره گیرد.^(۸۱)

● اوضاع سیاسی و اقتصادی ابناء از ورود به یمن تا پایان سده سوم هجری

هر چند منابع تاریخی به فعالیت ابناء و استفاده آنان از حکومت محمد بن برمک برای تحکیم موقعیت خود در صنعا اشاره‌ای نکرده‌اند ولی خشم قحطانیان از آنها در این دوره دلیل روشنی است بر اینکه ابناء از اقدامات قحطانیان در دوره مذکور به تنگ آمده بودند و به نظر می‌رسد که واکنش قحطانیان طی حکومت حماد البربری و والیان حجازی پس از او در ذهن ساکنان صنعا باقی ماند تا جایی که آنان بی‌درنگ پس از تعیین یزید بن جریر بجلی، از نوادگان خالد القسری - که به تعصب در قحطانیت خود مشهور بود - در سال ۱۹۶ق به رهبری والی خلیفه دست به حمله سازمان یافته‌ای بر ضد ابناء زدند. تحقیر ابناء توسط این والی - که نظر مورخان را به خود جلب کرد - تا حدی بود که تمام ابناء را که همسرانی قحطانی داشتند به طلاق آنان واداشت^(۸۲) و آنها به دلیل ضعف خود در برابر اقدامات این والی فقط توانستند این خبر را به خلیفه وقت مأمون^(۸۳) - که در آن دوره بیش از هر کس دیگری به ایرانیان نزدیک بود - برسانند.^(۸۴)

خلیفه نیز در این زمینه تصمیم بسیار قاطعی گرفت و بلافاصله عمر بن ابراهیم العُمَری را - که عدنانی و از آل عمر بن خطاب بود - مأمور دستگیری یزید و مجازات او کرد.^(۸۵) ضعف ابناء در صنعا از چند حادثه‌ای که پس از این ماجرا رخ داد، کاملاً روشن می‌شود. این ضعف تا آنجا بود که آنان حتی جرأت دفن عبدالملک یکی از دانشمندان خود را - که به دست عیسی بن ماهان، والی صنعا و به سبب پذیرش منصب قضاوت از طرف ابراهیم بن موسی کاظم در سال ۲۰۰ق کشته شد - نداشتند.^(۸۶)

منابع تاریخی یمن طبق روال گذشته - که در مورد تحولات مهم تاریخی یمن و اهالی آن دلیلی نیاورده‌اند - در مورد عللی که منجر به کاهش نفوذ سیاسی ابناء پس از معاویه و برکناری نهایی آنان از حکومت پس از خلافت ابن زبیر و سپس ناتوانی آنان حتی در دفاع از خود نیز توضیحی نداده‌اند. در برابر این ابهام چاره‌ای نداریم جز اینکه اشارات پراکنده‌ای را که در مورد اوضاع کلی یمن در آن دوره وجود دارد، مورد بررسی قرار دهیم؛ شاید بتوانیم در مورد تضعیف جایگاه ابناء به دلیلی قانع‌کننده دست یابیم.

اوضاع سیاسی جزیره العرب و مناطق اطراف آن نقش بسیار مهمی در این امر داشت زیرا انتشار اسلام خارج از محدوده حجاز در جزیره العرب و اطراف آن بر اوضاع سیاسی ابناء در یمن

تأثیر گذاشت و مرکز قدرت آنان، صنعا با وجود اداره آن توسط یکی از ابناء، شهری اسلامی شد و پس از سقوط امپراتوری ایران که موجب حضور ابناء در یمن بود، آن هم به دست دولتی اسلامی، بدیهی است که ابناء دیگر قادر نبودند تسلط گذشته خود بر صنعا و دیگر مناطق یمن را بازیابند ولی از طرفی با پیوستن به اتباع دولت اسلامی نیز جان و مال آنها از دشمنان داخلی در امان بود و مانند اهالی یمن از حقوق خود برخوردار بودند. این عامل همراه با دیگر عوامل مستقیم یا غیرمستقیم منجر به کاهش نفوذ سیاسی ابناء در یمن و بویژه در صنعا شد. برخی از این عوامل عبارتند از:

۱. مهاجرت شماری از آنان از یمن به کشورهای فتح شده [توسط مسلمانان] به انگیزه مشارکت در فتوحات اسلامی^(۸۷) یا به انگیزه کسب علم و دانش^(۸۸) و با توجه به اینکه آنان اقلیتی محدود و فاقد عصیت بودند مهاجرت برخی از آنان اگر چه اندک بودند، بر اوضاع آنان تأثیر گذاشت.

۲. فوت رهبران سیاسی و باتجربه ابناء همچون فیروز دیلمی^(۸۹) و نعمان بن بزرج^(۹۰) جایگاه سیاسی آنان را بسیار تضعیف کرد و بویژه اینکه رهبران نسل بعدی ابناء بیشتر به فقه و علم نزدیک بودند تا سیاست و مملکت داری.^(۹۱)

۳. آرامش اوضاع سیاسی در صنعا و انتخاب آن به عنوان مرکز خلافت مسلمانان [یمن] موجب تشویق بسیاری از ابناء و قبایل مجاور به مهاجرت به آنجا و سکونت در آن شد، بنابراین اقلیت‌های دیگری مانند مسلمانان غیرعرب و سایر افراد برای تشکیل مجموعه جدید سیاسی و اجتماعی در این شهر گرد آمدند. دگرگونی ساخت جمعیتی صنعا با گذشت زمان به کاهش و تنزل موقعیت ابناء انجامید و آنان که زمانی رهبری سیاسی شهر را در دست داشتند اکنون فقط یکی از گروه‌های چهارگانه شهر به شمار می‌آمدند که هر یک از آنان رهبری داشت.^(۹۲)

عوامل فوق اگر چه موقعیت ابناء در صنعا را تضعیف کرد ولی در عین حال موجب ظهور رهبرانی دیگر در این شهر شد، به عنوان نمونه آل شهاب - که از خاندان حمیریان و از دشمنان قدیمی ابناء بودند - در صنعا روی کار آمدند و همزمان با دوره اول عباسی بر اوضاع سیاسی صنعا تسلط یافتند. به همین سبب ابناء پس از سقوط حکومت ابن زبیر در سال ۷۳ق در حوادث صنعا دیگر نقش سیاسی چندانی نداشتند. از هنگام هجوم اباضیه به صنعا در ۱۳۰ق و سلطه آنان بر این شهر، و در زمان ورود علویان به صنعا در پایان سده دوم هجری و تلاش‌های

● اوضاع سیاسی و اقتصادی ابناء از ورود به یمن تا پایان سده سوم هجری

یعفریان برای سیطره بر شهر تا حملات زبیده و اسماعیلیه در پایان سده سوم هجری ابناء در این حوادث نه نقش قابل ذکری داشتند و نه نفوذ سیاسی ملموسی و اگر مورخان اشاره‌ای به آنها داشته‌اند تنها از آنان به عنوان افراد زیرک صنعا یاد کرده‌اند و نه سران و رهبران آن. بدیهی است که ادامه درگیری میان ابناء و قحطانیان در صنعا سرانجام به تضعیف قدرت و محو سلطه آنان انجامید و در نیمه دوم سده سوم هجری قدرتی - که بتوانند به آن تکیه کنند - نداشتند و امپراتوری ایران نیز چندی بود که سقوط کرده بود و ایرانیان که در زمان هارون الرشید و فرزندش، مأمون بر سرزمین‌های عباسی سیطره داشتند، جای خود را به نیروهای ترک داده بودند و قبایل یمنی هم‌پیمان با ابناء نیز سرگرم جنگ‌های مذهبی و قبیله‌ای بودند. در نتیجه این عوامل ابناء نفوذ و قدرت سیاسی خود را از دست دادند.

اوضاع اقتصادی آنان پیش و پس از اسلام

با وجود اینکه ایرانیان از اهمیت تجاری یمن در آن روزگار آگاه بودند ولی به سبب فاصله زیاد آن از ایران و حبشه، دولت ایران توجه چندانی به آن نداشت و پس از آنکه انوشیروان زندانیان خود را با سیف بن ذی یزن به جنگ با حبشیان فرستاد، نیز نتیجه جنگ چندان برای او مهم نبود. ولی پس از پیروزی سپاه خود و تسلط بر یمن دریافت که براحتی می‌توان بر آن سیطره داشت؛ همچنین اهمیت تجاری و اقتصادی یمن برای او روشن شد و ارسال چهار هزار سرباز به یمن پس از قتل سیف بن ذی یزن مؤید این مطلب است. دولت ایران پس از ورود به یمن به اهمیت آن پی برد و دریافت که حضور در این کشور راه تجاری بیزانس با هند و شرق آسیا و همچنین راه تجارت حریر را - که رومی‌ها شدیداً خواهان حفظ سلطه خود بر آن بودند - در اختیار ایران قرار می‌دهد.^(۹۳) در واقع این امر برگ برنده‌ای در دست دولت ایران بود که از آن علیه دشمن سرسخت خود، بیزانس بهره می‌گرفت؛ از همین رو ایران برای بندرهای یمن بویژه عدن که از نظر اداری و سیاسی تابع ایران شد، اهمیت زیادی قائل بود.^(۹۴)

معاذن یمن نیز به اشتیاق ایرانیان برای ورود به یمن دامن زد ولی بر خلاف انتظار، این منابع چندان هم زیاد نبود. ابن اسحاق آورده است: هنگامی که سیف بن ذی یزن از یاری کسری در جنگ با حبشیان ناامید شد^(۹۵) توجه او را به منابع نقره یمن جلب کرد و از این طریق او را

برای مساعدت خود تحریک نمود. ابن کلبی نیز آورده است: وهرز اموال بسیاری شامل طلا و جواهرات را از یمن به کسری پیشکش کرد.^(۹۶) اما منابع اشاره‌ای به ارسال این اموال به ایران نکرده‌اند و به همین سبب اهمیت اقتصادی یمن در مقایسه با هزینه‌های ایران، مورخ را در سردرگمی فرو می‌برد.

و اگر بپذیریم که دولت ایران به اهمیت تجارت جهانی بندرهای یمن پی‌برد و برای حفظ این بندرها نیز تلاش کرد ولی مشکل بتوان پذیرفت که همین امر حاکمان ایرانی را جهت دستیابی به ثروت‌های یمن نیز تحریک نمود. حقیقت این است که ایران به سبب جنگهای طولانی خود با بیزانس کوشید بر بندرهای یمن سیطره یابد و آن را در دست گیرد زیرا تسلط بر این بندرها تجارت بیزانس را با مشرق زمین قطع می‌کرد. ایرانیان در روابط موجود بین ایران و یمن نیز چندان به سیطره اقتصادی خود بر یمن اهمیت نمی‌دادند. دلیل ما برای اثبات این نظریه این است که ایرانیان بر سراسر یمن تسلط نداشتند بلکه فقط یکی از قدرتهای مهم و مطرح به شمار می‌آمدند و در دو شهر صنعا و عدن سیطره خود را تثبیت کردند و برای کنترل تجارت دریایی و خطوط آن - که در واقع هدف اصلی دولت ایران بود - در عدن مستقر شدند و پس از قتل سیف در صنعا نیز نفوذ کردند و آن را مرکز حکومت خود قرار دادند.^(۹۷) قابل ذکر است که کیفیت روابط اقتصادی امپراتوری ایران و یمن چندان روشن نیست اما روابط اقتصادی ایرانیان مقیم یمن با قبایل یمنی در تاریخ این کشور کاملاً آشکار است. به نظر می‌رسد سپاه ایران - که در دو نوبت به این کشور آمدند یکبار با وهرز و سیف در سال ۵۷۵ م و بار دوم نیز با وهرز در سال ۵۷۸ م - کم‌کم در دره‌ها و دشتهای یمن پیش رفتند و جزئی از ساکنان این کشور شدند و پس از مدتی از اوضاع اقتصادی بسیار خوبی برخوردار گشتند. منابع متعدد ثروت ابناء و مشارکت آنها در زمینه‌های مختلف اقتصادی همراه با قدرت و نفوذ سیاسی آنان پیش از اسلام و عقد پیمان با قبایل صاحب نفوذ و روابط اجتماعی آنان با برخی یمنی‌ها منجر به گسترش نفوذ اقتصادی آنان در مناطق گوناگون یمن شد.

حدیثی^(۹۸) تعدادی از شهرها و روستاهای یمن را که ابناء در آن حضور داشتند، بر شمرده ولی به دلایل انتخاب این مناطق و چگونگی سیطره ابناء بر آن اشاره نکرده است و ما بر این باوریم که انتخاب این مناطق تصادفی نیست بلکه ابناء پس از بررسی و تحقیق در مورد این

● اوضاع سیاسی و اقتصادی ابناء از ورود به یمن تا پایان سده سوم هجری

مناطق آنها را برگزیدند و هدف آنان دستیابی به منابع طلا و نقره و بهترین زمین‌های کشاورزی بود. ولی منابع تاریخی که ما در اختیار داریم به تاریخ نفوذ ابناء در این مناطق و سیطره بر آنها اشاره‌ای نکرده‌اند، همچنین در مورد چگونگی نفوذ آنان در این مناطق که آیا با استفاده از نیروی نظامی بوده یا از طریق عقد پیمان‌هایی با ساکنان آن مناطق انجام شده است، نیز توضیحی نداده‌اند. در برابر ابهام و سکوت منابع، محقق چاره‌ای ندارد جز اینکه این پرسش‌ها را به روابط بین قبایل یمنی ساکن این مناطق و یا نیروهای ایرانی یمن ربط دهد، شاید بتواند به پاسخ‌هایی که به واقعیت نزدیک‌تر است دست یابد. ابناء از زمان ورود خود به یمن به سبب اهمیت سیاسی و اقتصادی صنعا و عدن و شاید ذمار در این شهرها ساکن شدند ولی منطقی نیست که آنان از زمان ورود به یمن و شکست حبشیان در سال ۵۷۹م در این مناطق نیز مستقر شده باشند، زیرا ممکن نیست سپاه ایران با ۷۵۰۰ سرباز - که در حمله نخست خود به یمن آمدند و اکثر آنها در صنعا و عدن استقرار یافتند - سریعاً در شهرها و روستاهای یمن - که بسیار زیاد بود - نفوذ کرده باشند و شمار آنها چندان نبود که تمام این مناطق را دربرگیرد. همچنین ممکن نیست که به این سرعت با قبایل یمنی مراد پیداکرده باشند؛ بنابراین معتقدیم که نفوذ آنها در برخی از شهرهای یمن پس از قتل سیف بن ذی یزن و در حمله دوم - که متشکل از چهارهزار سرباز به رهبری و هرز بود - آغاز شد. بنابراین بی‌شک نفوذ و گسترش ابناء در مناطق مختلف یمن طی چندین مرحله انجام گرفته است، لذا سکونت ابناء در منطقه حمیر - که بین صنعا و عدن واقع است - با توجه به روابط محکم آنها با قبایل حمیری از طرفی^(۹۹) و نزدیکی مراکز قدرت آنها به برخی از این مناطق از طرفی دیگر امری طبیعی است.^(۱۰۰) اما حضور آنها در خارج از حوزه قدرت و سیطره خود، مانند وادی بون و جوف و نجران و صعده یا به سبب عقد پیمان با قبیله همدان بود - که در این مناطق نفوذ داشت - و یا نتیجه ارتباط برخی از آنان با قبایل مجاور این مناطق بود.^(۱۰۱)

به نظر می‌رسد ابناء از آغاز ورود خود به یمن کوشیدند که برخی معادن یمن را در اختیار گیرند؛ برای نمونه آنان معدن رضراض مهم‌ترین معدن نقره یمن را با زور در دست گرفتند و این امر باعث شد که همدانی بگوید تمام ساکنان رضراض ایرانی هستند^(۱۰۲) و شمار فراوان ایرانیان و تسلط آنان بر این معدن سبب شد که آنان به اهل معدن معروف شوند.^(۱۰۳) احتمالاً تسلط آنان بر این معدن به پیش از اسلام برمی‌گردد و بعید نیست که این مکان را مستقیماً به کشور خود، ایران

مربوط کرده باشند. از روایت کوتاهی که ابن‌مجاور در مورد راه میان رضراض و بصره آورده است، می‌توان فهمید که ایرانیان از این معدن نخستین‌بار در زمان سیف بن ذی یزن استفاده کردند.^(۱۰۴) پس از قتل سیف و سلطه ایرانیان بر یمن، ابناء همچنان از این معدن بهره‌برداری می‌کردند. طبری آورده است^(۱۰۵) که هرزه، نخستین والی ایرانی یمن از جاده‌ای که از ربیع و تمیم می‌گذشت و به جنوب عراق می‌رسید،^(۱۰۶) سبدهایی از نقره به کسری پیشکش داد. ابناء از زمان نفوذ خود در یمن در پیش از اسلام این معدن را به انحصار خود در آوردند و به همین دلیل آنان در این دوره نسبت به دوره پس از اسلام نقش بیشتری در این معدن داشتند.^(۱۰۷)

قابل ذکر است که سیطره ابناء بر معدن رضراض به معنی عدم تسلط آنان بر دیگر معادن یمن نیست زیرا بیشتر مناطقی که آنان در آن نفوذ داشتند، سرشار از معادن طلا و سنگهای قیمتی و آهن بود.^(۱۰۸) یکی از این مناطق، منطقه ذمار بود که از قدیم‌الایام معادن طلای آن شهرت دارند.^(۱۰۹) همچنین حضور ابناء در صنعا و عدن موجب دسترسی آنان به معادن آهن معروف این دو شهر شد.^(۱۱۰) منطقه واقع بین صنعا و ذمار - که مرکز تجمع نیروهای ایرانی بود - نیز سرشار از انواع سنگهای قیمتی بود.^(۱۱۱)

ابناء در حاصلخیزترین دشتهای یمن، املاک و زمینهای کشاورزی بدست آوردند و در روستاهای آن و بویژه در زمینهای نزدیک صنعا - که به حاصلخیزی مشهور بود - ساکن شدند؛ از جمله این مناطق بنی بهلول^(۱۱۲) و بیت بوس^(۱۱۳) و منطقه‌ای بین صنعا و مأرب بود که امروزه بنی حشیش^(۱۱۴) خوانده می‌شود.^(۱۱۵) تولیدات فراوان کشاورزی و نیز خاک حاصلخیز و بی‌نظیر این مناطق معروف بود تا حدی که آن را گنجینه یمن می‌نامیدند. ابناء به دیگر مناطق حاصلخیز یمن نیز نفوذ کردند، مانند روستاهای وادی بون که از غنی‌ترین وادیهای یمن محسوب می‌شوند؛^(۱۱۶) از جمله این روستاها دو روستای جوب و عقار است. برخی از ابناء در ذمار نیز زمینهای کشاورزی داشتند.^(۱۱۷) با توجه به تسلط و نفوذ سیاسی ابناء پیش از اسلام و دهه‌های آغازین پس از آن طبیعی است که آنان در بسیاری از مناطق یمن مالک زمینهای کشاورزی شوند، اما منابع تاریخی به این املاک و نام مالکان آن اشاره نکرده‌اند و همین امر آگاهی از مساحت این اراضی را مشکل کرده است. با این وجود از اشارات پراکنده‌ای که این منابع به موضوع داشتند، می‌توانیم در مورد این املاک بویژه در شهرهای مهم اطلاعاتی بدست آوریم. در صنعا برخی از خانواده‌های

● اوضاع سیاسی و اقتصادی ابناء از ورود به یمن تا پایان سده سوم هجری

ابناء بهترین منابع درآمد را در اختیار داشتند، مانند بستان باذان، معروف به دینباد که از غنی‌ترین بستانهای صنعا در آن دوره به شمار می‌آمد.^(۱۱۸) همچنین خانواده بنو جُریش قطعه زمین بزرگی در وسط شهر داشتند و فروة بن مُسَیک خواست آن را بخرد و زمین همواری برای مصلاهی عید بسازد ولی بنو جُریش آن را بدون دریافت هیچ مبلغی به او بخشید.^(۱۱۹) دشت صنعا و ذمار، از بهترین دشتهای یمن و متعلق به باذان بود که در طول حیات خود آن را در اختیار داشت و پس از مرگ او در سال ۱۰ ق مالکی نداشت، به همین سبب عمر بن خطاب پس از اینکه مطلع شد باذان وارثی ندارد، آن را جزو بیت‌المال مسلمانان قرار داد.^(۱۲۰)

خانه‌های برخی سران و رهبران ابناء تا مدتهای طولانی همچنان به نام آنها خوانده می‌شد. رازی هنگامی که خانه‌های بزرگ صنعا در سده پنجم هجری را وصف می‌کند، از خانه‌های فیروز دیلمی و وهب بن منبه نیز^(۱۲۱) نام می‌برد.^(۱۲۲) خانه‌های آل جُریش در اطراف گورستان صنعا از بهترین و زیباترین مناطق آن بود که فقط بزرگان و ثروتمندان قوم در آن ساکن بودند.^(۱۲۳)

قدرت اقتصادی ابناء در یمن در واقع ناشی از همکاری آنان با نیروهای یمنی در جنگ با حبشیان و شکست دادن آنها بود. دلیل دیگر این بود که آنها نمایندگان کسری بودند و با برخی قبایل یمنی نیز پیمانها و قراردادهایی بسته بودند و بدیهی است که آنان از این وضعیت برای دستیابی به امتیازات اقتصادی بهره می‌بردند و به نظر می‌رسد بخشی از زمینهای ابناء را سیف بن ذی یزن به سبب برتری ابناء و کمک به او در جنگ به آنان بخشید،^(۱۲۴) همچنان که به برخی قبایل یمنی نیز - که در جنگ کنار او بودند - زمینهایی بخشید. و چه بسا نوشته‌ای را که ابناء در جریان درگیری خود با برخی نیروهای حمیری در سال ۱۳۳ ق برای اثبات مالکیت خود بر رجه در شمال صنعا به آن استناد کردند، نیز سیف بن ذی یزن به آنان داده باشد.^(۱۲۵) اما پس از ترور سیف در سال ۵۷۸ م که نیروهای ایرانی به رهبری وهرز به یمن آمدند، ابناء با استفاده از قدرت، نفوذ سیاسی و اقتصادی خود را تحکیم بخشیدند؛ به همین سبب هنگامی که ابن حبیب بازارهای یمن^(۱۲۶) پیش از اسلام را وصف می‌نماید، آشکارا به سیطره ابناء بر بازار عدن و صنعا و اخذ مالیات از تاجران این دو شهر اشاره می‌کند.

هر چند که منابع تاریخی دوره شکوفایی تجاری ابناء را مشخص نکرده‌اند ولی احتمالاً

همانطور که پطروشفسکی گفته رونق تجارت آنان همزمان با دوره اول عباسی بوده است. در این دوره ابناء از رابطه خلفای عباسی با ایرانیان در دستگاه خلافت استفاده کردند و از آن برای رونق تجارت خود در یمن و ارتباط آن با وطن خود، ایران بهره بردند.^(۱۲۷) به این ترتیب آنان نقش مهمی در روابط تجاری یمن با خراسان ایفا کردند، بویژه تجارت سنگهای معدنی و نقره که در درجه اول قرار داشت، زیرا آنان قسمت اعظم معادن و نیز معدن نقره رضراض را در اختیار داشتند^(۱۲۸) و بازرگانان ایرانی بویژه از خراسان به یمن می آمدند و نقره می خریدند و به ایران می آوردند.^(۱۲۹) بدیهی است ابناء مبالغ هنگفتی از تجارت معادن و فعالیت در این زمینه بدست آوردند؛ برای نمونه در منابع تاریخی آمده است که در زمان محمد بن یعفر (۶۲-۲۵۸ق) معدن نقره رضراض سالانه یک میلیون درهم برای اهالی این منطقه - که بیشتر ا بناوی بودند - درآمد داشت.^(۱۳۰) به نظر می رسد آن دسته از ابناء که مالک معادن بودند، ایرانیانی را که از ایران به یمن می آمدند، به عنوان کارگر در این معادن بکار می گرفتند. مهاجرت از ایران به معدن رضراض از پیش از اسلام تا دوره بنی عباس پیوسته ادامه داشت^(۱۳۱) زیرا رضراض به سبب روابط محکم ساکنانش با خراسان بیش از هر شهر دیگری به خراسان نزدیک بود؛ به همین دلیل وقتی همدانی در روایتی این معدن را با معادن دیگر کشورهای اسلامی مقایسه می کند به سخن یکی از کارگران خراسانی معدن - که در این جهان فقط خراسان را می شناخت - استناد نمود و این کارگر گفت که نه در خراسان و نه جای دیگر معدنی نظیر معدن رضراض یافت نمی شود.^(۱۳۲)

طبیعتاً نفوذ اقتصادی ابناء و تنوع مشاغل موجب دستیابی برخی از آنان به ثروت و شهرت شد ولی منابع تاریخی توضیح چندانی در مورد نفوذ و توسعه اقتصادی آنان نداده اند و در این مورد فقط اشاراتی بسیار قدیمی وجود دارد؛ به عنوان نمونه در مورد خانواده بنی جُریش بن غزوان ا بناوی آورده اند که آنها نه تنها از ثروتمندترین خانواده های ابناء بودند بلکه همچنین از ثروتمندترین متمولان صنعا به شمار می آمدند و ثروت آنها چهار میلیون دینار^(۱۳۳) تخمین زده می شد و آنان تا آنجا به ثروت خود تظاهر داشتند که یکی از آنان بابت تهیه دارویی هشت هزار دینار به طبیب پرداخت.^(۱۳۴) از طرف دیگر ثروت ابناء میزان مهریه در بین آنان را افزایش داد و در اواخر سده دوم هجری به بیش از هزار دینار رسید و این افزایش بیشتر آنها را از پرداخت چنین مهریه هایی ناتوان کرد.^(۱۳۵)

● اوضاع سیاسی و اقتصادی ابناء از ورود به یمن تا پایان سده سوم هجری

به سبب اشارات تاریخی بسیار کم و مبهم و اختصاص آن به حوادث نمی‌توان به سهولت دوران قدرت و ضعف اقتصادی ابناء در یمن را تعیین کرد، با این وجود معتقدیم که وضعیت اقتصادی ابناء با نفوذ آنان در این کشور پیوند مستقیم داشت و همزمان با شکوفایی و نفوذ سیاسی آنان، وضعیت اقتصادی آنان نیز رونق یافت.

ابناء در دوره پیش از اسلام علاوه بر اینکه بر برخی مناطق یمن سیطره داشتند، فعالیت‌های تجاری مهم‌ترین شهرهای یمن را نیز اداره می‌کردند و مرغوب‌ترین زمینهای کشاورزی و غنی‌ترین معادن را در اختیار داشتند. روشن است که با استفاده از نفوذ سیاسی خود در دوره خلفای راشدین و آغاز خلافت بنی‌امیه توانستند اموال و منافع تجاری خود در آنجا را حفظ کنند و این روش تا پایان خلافت اموی ادامه یافت و در دوره نخست خلافت عباسی از رابطه نزدیکی که بین عباسیان و ایرانیان وجود داشت، استفاده کردند و نفوذ سیاسی خود را افزایش دادند. همچنین پس از اینکه با سرزمین مادری خود، ایران به تجارت مشغول شدند، تجارت آنان نیز رونق زیادی یافت.

به نظر می‌رسد با آغاز فعالیت سیاسی قحطانیان در دهه دوم سده سوم هجری به نمایندگی یعفریان در شام کوبان و سپس در صنعا بحران واقعی اقتصاد ابناء نیز آغاز شد، زیرا معصم بالله (۲۸-۲۱۸ق) با جایگزین کردن ترکان به جای ایرانیان، از نفوذ ایرانیان در دستگاه عباسیان کاست. پس از این واقعه نفوذ سیاسی و اقتصادی ابناء نیز تضعیف شد و در پایان سده سوم هجری به سقوط جایگاه اقتصادی آنان انجامید. در سال ۲۷۰ق با هجوم قبایل رضراض به ابناء، آنها برای همیشه از این معادن رانده شدند و مهم‌ترین منبع ثروتشان را در این منطقه از دست دادند.^(۱۳۶) به همین دلیل ابناء چاره‌ای جز مهاجرت به صنعا و سکونت در آن نیافتند. به نظر می‌رسد ابناء در پایان سده سوم هجری دریافتند با افول ستاره سیاسی و تزلزل موقعیت اقتصادی خود دیگر در صنعا بقایی ندارند، بویژه اینکه این شهر از آغاز سده سوم در معرض حملات سران قبایل و پیروان مذاهب گوناگون قرار گرفت.^(۱۳۷) ما بر این باوریم که آنان پس از این تاریخ به مناطق کشاورزی نزدیک صنعا مهاجرت کردند و بسیاری از آنان در برخی روستاهای این منطقه ساکن شدند بگونه‌ای که بیشتر ساکنان این روستاها را ابناء تشکیل می‌دادند و به همین سبب این روستاها را به آنان منسوب کردند، مانند دو روستا در نزدیکی حشیش که به سبب

کثرت ابناء در آن قُرس و ابناء خوانده شدند.^(۱۳۸)

به احتمال قوی با توجه به اینکه همدانی در نوشته‌های خود از این دو روستا نامی نبرده است، مهاجرت ابناء و استقرار آنان در این روستاها پس از عصر همدانی (وفات ۳۳۴ق) صورت گرفته است.^(۱۳۹) و مهاجرت آنان هم‌زمان شد با تزلزل موقعیت صنعا بگونه‌ای که شمار خانه‌های آن از صدویست‌هزار خانه در زمان هارون الرشید و سی هزار خانه در آغاز سده چهارم هجری به هزار و چهل خانه در سال ۳۸۱ ق کاهش یافت.^(۱۴۰) به این ترتیب با مهاجرت ابناء از صنعا به روستاهای کشاورزی اطراف آن اقتصاد آنان به پایین‌ترین حد خود در تمام دوران حضور آنان در یمن تنزل یافت و از طبقه تاجران و مالکان بزرگ به کارگران و سپس به کشاورزانی ساده تبدیل شدند و پس از آن نیز در شمار فقرا و ضعیفان جامعه یمنی در آمدند.^(۱۴۱)

چکیده

پس از اینکه شاهان ایران به اهمیت یمن برای کنترل راه تجاری بیزانس با شوق پی بردند، به آن توجه کردند و کوشیدند بر برخی شهرهای یمن مسلط شوند و همین توجه موجب شد که ابناء در همان ابتدا از حمایت مطلق امپراتوری ایران برخوردار شوند و با استفاده از زور در یمن نفوذ کنند. در این دوره ابناء برخی اماکن مهم و غنی این کشور را در دست گرفتند و همچنین توانستند با عقد قرارداد و ازدواج به محافل قبیله‌ای نفوذ کنند، تاجایی که از نظر سیاسی و اقتصادی از مهم‌ترین نیروهای یمن شدند و هنگام ورود اسلام به این کشور آنان قدرت اصلی صنعا و عدن به شمار می‌آمدند. در آغاز خلافت ابوبکر - که سلطه مسلمانان بر یمن کامل شد - ابناء نیز تابعیت دولت اسلامی را پذیرفتند و حقوق و املاک خود را حفظ کردند. در زمان خلفای راشدین و همچنین آغاز خلافت بنی‌امیه از نفوذ سیاسی چشمگیری برخوردار بودند، و پس از اینکه حکومت یمن در زمان خلافت بنی مروان در اختیار ابی‌عقیل از خاندان ثقیف قرار گرفت، ابناء و همچنین دیگر اهالی یمن از حکومت کنار گذاشته شدند و در نتیجه جایگاه ابناء نیز تضعیف شد. با این وجود ابناء در دوره اول خلافت عباسی کوشیدند نفوذ سیاسی خود را در یمن باز یابند ولی موفقیت چندانی بدست نیاوردند زیرا برخی از قحطانیان - که در ساختار سیاسی صنعا و یمن صاحب مقام شده بودند - مانعی بر سر راه قدرت‌گیری دوباره آنان بودند.

● اوضاع سیاسی و اقتصادی ابناء از ورود به یمن تا پایان سده سوم هجری

درگیری میان آنان به کشمکش پیوسته و منظم تبدیل شد. ابناء در آغاز این دوره توانستند وارد فعالیتهای اقتصادی شوند و با وطن خود، ایران روابط تجاری برقرار کنند و همچنین برای نخستین بار با اتکا به نفوذ ایرانیان در کاخ عباسی، آشکارا به ایرانی بودن خود مباهات می‌کردند ولی پس از کنار گذاشته شدن ایرانیان از کاخ عباسی و جایگزینی آنان با ترکان و سیطره قحطانیان بر صنعا و اطراف آن روند نزولی نفوذ ابناء در یمن آغاز شد و این روند ادامه یافت تا آنکه در اواخر سده سوم هجری به پایان رسید. سقوط سیاسی ابناء به تضعیف جایگاه آنان انجامید و اموال آنان در معرض غارت قرار گرفت، بگونه‌ای که به روستاهای اطراف صنعا مهاجرت کردند و به کشاورزی پرداختند و از طبقه حاکم و تاجر و مالک به کشاورزان ساده تبدیل شدند که بیشتر آنان نیز فقیر و تهیدست بودند.



پی نوشتها

۱. برای نمونه نک: صالح: تاریخ اليمن في القرون الثلاثة الاولى للهجرة، (عصرالولاية)، القاهرة ۱۹۷۵؛ الشجاع، اليمن في صدر الاسلام، دمشق ۱۹۸۷؛ الحدیثی: اهل اليمن في صدرالاسلام، بیروت ۱۹۷۸.
۲. محمدبن علی الاکوع، الوثائق السياسية الیمنية من قبل الاسلام الى ۳۳۲ق، بغداد ۱۳۹۶ق / ۱۹۷۶م، ص ۲۷.
۳. محمدمرتضی الزبیدی، تاج العروس، بنغازی ۱۳۸۶ق / ۱۹۶۶م، ج ۱۰، ص ۴۸.
۴. م.ب. بیثروفسکی (پتروفسکی)، اليمن قبل الاسلام والقرون الاولى للهجرة (من القرن ۱۰م)، نقله عن الروسية محمد الشعبي، بیروت ۱۹۸۷، ص ۱۰-۳۰۹.
۵. محمد بن جریر الطبری، تاریخ الامم والملوک، تح ابوالفضل ابراهیم، دارسويدان بیروت، بی تا، ج ۳، ص ۳۰۵؛ علی بن احمد ابن حزم، جمهرة انساب العرب، تح الیفی بروفنسال، القاهرة ۱۹۴۸م، ص ۲۰۴؛ الزبیدی، ج ۱۰، ص ۴۸.
6. *Encyclopaedia of Islam*, 2nd edition, vol 1, p.102.
۷. نک: محمدبن عبدالملک ابن هشام، السیرة النبویة، تح مصطفی السقا و دیگران، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی تا، ج ۱، ص ۶۹؛ احمد بن ابی یعقوب الیعقوبی، تاریخ الیعقوبی، النجف ۱۳۵۸ق، ج ۱، ص ۱۶۲؛ محمدبن جریر الطبری، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۴۷؛ علی بن الحسین المسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ۱۹۵۲، ج ۳، ص ۱۷۱؛ ابوالفرج علی بن الحسین الاصفهانی، کتاب الاغانی، تح علی البخاری، القاهرة ۱۳۸۹ق/ ۱۹۷۰م، ج ۱۷، ص ۳۱۲.
۸. احمدبن عبدالله الرازی، تاریخ مدينة صنعاء، تح حسین بن عبدالله العمری، دمشق ۱۴۰۱ق/ ۱۹۸۱م، ص ۳۸؛ ابو عبدالله بهاءالذین الجندی، السلوک في طبقات العلماء والملوک، تح محمد بن علی الاکوع، صنعاء ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م، ج ۱، ص ۱۸۴.
۹. عمرو بن بحر الجاحظ، کتاب البخل، تح طه الحاجری، دارالمعارف، مصر، بی تا، ص ۴۲۷.
۱۰. بیثروفسکی، ص ۳۱۰.
۱۱. الطبری، ج ۲، ص ۶۵۶، ج ۳، ص ۳۲۳.
۱۲. پیشین، ج ۳، ص ۳۲۳.

● اوضاع سیاسی و اقتصادی ابناء از ورود به یمن تا پایان سده سوم هجری

۱۳. عبدالکریم بن محمد السمعانی، کتاب الانساب، ج ۱، ص ۱۲۲. E.J.W.Gibb, *memorial* xx, 1912.
- گفته می شود که از موالی بنی هود حمیریان بود؛ نک: الرازی، ص ۳۱۸.
۱۴. نک: پیشین، ص ۲۸.
۱۵. بیوئروفسکی، ص ۳۱۰.
۱۶. نک: ابن هشام، ج ۱، ص ۷۳؛ الرازی، ص ۲۹۸؛ السمعانی، ج ۱، ص ۱۲۲؛ الزبیدی، ج ۱۰، ص ۴۸؛ نشوان بن سعید الحمیری: *الحوار العین*، تح کمال مصطفی، القاهرة ۱۹۴۸م، ص ۲۱۱؛ عبدالرحمن بن علی ابن الدبیع، قره *العیون فی اخبار الیمن المیمون*، تح محمد بن علی الاکوع، صنعاء ۱۴۰۴ق/ ۱۹۸۴م، ص ۱۴۰.
۱۷. راویان در مورد نام نماینده آل ذی یزن نزد کسری اختلاف نظر دارند. نخستین روایت، منسوب به هشام بن محمد الکلبی در منابعی چون الطبری، ج ۲، ص ۱۴۲؛ المسمودی، ج ۳، ص ۱۶۶، آمده است. این روایت نام نماینده را الفیاض ذی یزن ذکر می کند که تا هنگام مرگ در دربار کسری ماند. به جای او پسرش، معدی کرب آمد که درخواست پدرش را بار دیگر نزد کسری مطرح کرد و کسری نیز با پذیرش آن، نیروهای ابرانی را همراه او به یمن فرستاد. اما روایت وهب بن منبه - که ابن اسحاق از او نقل می کند - از سیف بن ذی یزن نام می برد، که پیش از او هیچ فرستاده‌ای نزد کسری نیامده بود. او توانست کسری را به اعزام نیروهای کمکی قانع کند و این همان روایتی است که اغلب مورخان به آن استناد می کنند. نک: وهب ابن منبه، *التیجان فی ملوک حمیر*، ط الثانية، مرکز الدراسات و الابحاث الیمنیة، صنعاء، بی تا، ص ۳۱۵؛ ابن هشام، ج ۱، ص ۶۵؛ عبدالله بن مسلم ابن قتیبه، *کتاب المعارف*، تح محمد اسماعیل الصاوی، بیروت ۱۳۹۰ق/ ۱۹۷۰م، ص ۲۷۸؛ الطبری، ج ۲، ص ۱۳۹؛ *الاصفهان*، ج ۱۷، ص ۳۱۰؛ السمعانی، ج ۱، ص ۱۲۲؛ احمد بن عبدالوهاب النوبری، *نهاية الارب فی معرفة فنون العرب*، ج ۱۵، ص ۳۱۰؛ القاهرة ۱۳۷۴ق / ۱۹۵۵م. مجهول ورقه؛ مجهول المؤلف، *تاریخ الیمن*، محفوظ رقم ISG عربی، کتابخانه امروزیانا، ایتالیا، ورقه ۷. امانام را از این منبع گرفته ایم: حسن بن احمد همدانی، *الاکلیل*، الجزء الثاني، تح محمد بن علی الاکوع، القاهرة ۱۳۸۶ق / ۱۹۶۶م، ج ۲، ص ۲۵۸.
۱۸. ابن منبه، ص ۳۱۶؛ ابن هشام، ج ۱، ص ۶۶؛ الطبری، ج ۲، ص ۱۴۰؛ المسمودی، ج ۳، ص ۱۶۳؛ مجهول؛ پیشین. ۱۹. المسمودی، ج ۳، ص ۱۶۴.
۲۰. ابن منبه، ص ۳۱۶؛ ابن هشام، ج ۱، ص ۶۷؛ الطبری، ج ۲، ص ۱۴۴.
۲۱. النوبری، ج ۱۵، ص ۳۱۰.
۲۲. ابن قتیبه، ص ۲۷۸.

۲۳. المسعودی، ج ۳، ص ۱۶۵؛ المجهول، پیشین.

۲۴. الطبری، ج ۲، ص ۱۴۱-۷، المسعودی، ج ۳، ص ۱۶۵-۶؛ المجهول، پیشین.

۲۵. نک: ابن قتیبه، همانجا؛ الطبری، ج ۲، ص ۱۴۴.

R.L. Playfair, *La History of Arabia Felix, or Yemen*, Amsterdam 1970, p.73.

شمار حمیریانی که به سیف بن ذی یزن ملحق شدند، بیست هزار بود.

۲۶. دربارهٔ این جنگ‌ها نک: الطبری، ج ۲، ص ۱۴۱-۶؛ المسعودی، ج ۳، همانجا.

۲۷. النوری، ج ۱۵، ص ۳۱۱.

۲۸. ابن منبه، ص ۳۱۷؛ الطبری، ج ۲، ص ۱۴۲.

۲۹. نک:

S.L. Smith, "Events in Arabia in the 6th Century A.D.", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, London, vol. 16, 1954, p.465.

جوادعلی، *المقفل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، بیروت ۱۹۸۷، ج ۲، ص ۵۲۶-۷؛ برخی مورخان معتقدند که میان سالهای ۵۷۵-۷م رخ داده است. نک:

R.N. Frye, "Iran under the Sasanians", *The Cambridge History of Iran*, vol. 3(1), Cambridge 1975, p.158.

نیز، بوری میخایلو فنتش کویشیانوف، *الشمال الشرقي الافريقي في العصور الوسيطة المبكرة وعلاقاته بالجزيرة العربية (من القرن السادس الى منتصف القرن السابع)*. نقله عن الروسية صلاح الدين عثمان هاشم، الجامعة

الاردنية، عمان ۱۹۸۸، ص ۱۸۸.

۳۰. المسعودی، ج ۳، ص ۱۶۶.

۳۱. الاصفهانی، ج ۱۷، ص ۳۱۰.

۳۲. ابن منبه؛ ابن قتیبه؛ النوری، همانجاها؛ نیز نک: Frey, op.cit. p.158, 185.

۳۳. الیعقوبی، ج ۱، ص ۱۷۲، نیز نک:

C.E. Bosworth, "Iran and the Arabs before Islam", *The Cambridge History of Iran*, Vol. 3(1), Cambridge 1975, p.598 ff.

۳۴. نک: شعر ابن ابی الصلت الثقفی؛ ابن منبه، همانجا؛ محمد بن عبدالله بن احمد الأزرقی، *اخبار قله*، نح

● اوضاع سیاسی و اقتصادی ابناء از ورود به یمن تا پایان سده سوم هجری

- رشدی ملحس، بیروت ۱۳۹۹ق/ ۱۹۷۹م، ج ۱، ص ۱۵۰؛ الطبری، ج ۲، ص ۱۴۷؛ المسعودی، ج ۳، ص ۱۷۱؛ الأصفهانی، ج ۱۷، ص ۳۱۳.
۳۵. نک: الطبری، ج ۲، ص ۱۴۸؛ المسعودی، ج ۳، ص ۱۷۶؛ المجهول، ورقه ۷ ا و ب، در تعیین سال کشتن سیف به کتاب Smith, p.598ff استناد کرده‌ایم؛ جوادعلی، ج ۳، ص ۵۲۴-۶.
۳۶. نک: الطبری، ج ۲، ص ۱۴۸؛ المسعودی، ج ۳، ص ۱۷۶؛ مجهول، ورقه ۸ ا.
۳۷. عمر بن یوسف ابن رسول، طرفة الاصحاب في معرفة الانساب، نح ک. و. سترستین، دمشق ۱۳۶۹ق/ ۱۹۴۹م، ص ۵۵.
۳۸. نک: ابن منبه؛ ابن قتیبه، همانجاها.
۳۹. الجندی، ج ۱، ص ۱۸۴؛ الحسین بن عبدالرحمن بن محمد الاهدل، تحفة الزمن في سادات الیمن، مخطوط، مکتبه الجامع الکبیر، الغریبه، صنعاء، رقم ۵۵، تاریخ، ورقه ۳۲ ب.
۴۰. محمد ابن حبیب، کتاب المحبر، حیدرآباد ۱۹۴۲م، ص ۲۶۶.
۴۱. الهمدانی، صفة الجزيرة العربية، نح محمد بن علی الاکوع، الرياض ۱۳۹۴ق/ ۱۹۷۴م، ص ۷۹-۲۲۴؛ رهبر آنان [بازان] دشت ذمار را در دست داشت، نک: الرازی، ص ۱۳۳.
۴۲. نک: بخش اقتصادی
۴۳. الطبری، ج ۲، ص ۱۴۸ (روایت ابن اسحاق)؛ المسعودی، ج ۳، ص ۱۷۶-۷؛ نیز نک: جوادعلی، ج ۳، ص ۵۲۷-۸.
۴۴. ابن الکلبی می‌گوید که وهرز در ۵۷۹م درگذشت، یعنی مدتی کوتاه پس از تسلط وی بر یمن؛ نک: الطبری، ج ۲، ص ۱۷۱.
۴۵. الطبری، ج ۲، ص ۱۴۸.
۴۶. المسعودی، التنبيه و الاشراف، ص ۲۲۶؛ النویری می‌گوید که وی از اسب‌سواران و از بیوتات بوده، ج ۱۵، ص ۳۱۰؛ نیز نک: جوادعلی، ج ۳، ص ۵۲۵.
۴۷. الطبری، ج ۲، ص ۱۴۸، ۲۱۵.
۴۸. پیشین، ص ۲۱۵ (روایت ابن الکلبی).
۴۹. نک: کوبیشانوف، ص ۱۹۴.
۵۰. الرازی، ص ۸؛ الجندی، ج ۱، ص ۸۷.
۵۱. المسعودی، التنبيه، ص ۹۱، لقب او در سند همکاری میان ابناء و همدان؛ نک: الرازی، ص ۳۸؛ الجندی، ج ۱،

ص ۱۸۴؛ الاهدل، ورقه ۳۲ ب.

۵۲. نک: الطبری، ج ۲، ص ۱۷۶ به بعد؛ ابن قتیبه، ص ۲۹۲-۳.

53. R.N. Frey, op.cit., p.158ff.

۵۴. الرازی، ص ۴۸.

۵۵. بیوثروفسکی (بطروفسکی)، الیمن قبل الاسلام، ص ۸۱.

۵۶. الرازی، ص ۳۷-۹؛ الجندی؛ الاهدل، همانجاها.

۵۷. الشجاع، ص ۳۶-۸.

۵۸. الرازی، ص ۳۷؛ الجندی؛ الاهدل، همانجاها.

۵۹. پیشین.

60. A.M. AL-Mad'aj, *The Yemen in Early Islam (9-233/630-847), a Political History*, Ithaca Press, London, 1988, pp.27-46.

Ibid., p.27-46.

۶۱. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ ابن رویدادها نک:

۶۲. جز فیروز الدیلمی که ابوبکر او را به عنوان فرماندار ابناء برای مقابله با قیس بن عبدیفوث منصوب کرد.

63. A.M. AL-Mad'aj, op.cit., p.105.

۶۴. نک: عمر بن علی ابن سمره، طبقات فقهاء الیمن، تح فؤاد سید، القاهرة ۱۹۵۷م، ص ۴۸-۹؛ علی بن الحسین الخزرجی، تاریخ الکفایة و الاعلام فی من ولی الیمن و سكنها من ملوک الاسلام، تح راضی دغوس، انتشارات: Les Cahiers de Tunis, t.27, no 107-108, Trim. September 1979, p.62.

قره ابن الدبیع، ج ۱، ص ۸۷؛ ابومخرقه، ج ۲، ص ۲۶.

۶۵. الجندی از نفوذ ابناء و توانایی آنان در این شهر خبر می دهد. ج ۱ ص ۱۹۶.

۶۶. الهمدانی، الاکلیل، ج ۱۰، تح محب الدین الخطیب، القاهرة ۱۳۶۸ق، ص ۶۷؛ المسعودی، مروج، ج ۵، ص ۵۸؛

علی بن الحسین ابن عساکر، تهذیب التاریخ الکبیر، تح احمد بدران، دمشق ۱۳۲۹ق، ج ۳، ص ۲۲۲؛ قره ابن الدبیع، ج ۱، ص ۸۷.

۶۷. پیشین.

68. See: AL Mad'aj, table 4, p.148

۶۹. تاج الدین عبدالباقی ابن عبدالمجید، تاریخ الیمن، المسمی بجهة الزمن فی تاریخ الیمن، تح مصطفی

● اوضاع سیاسی و اقتصادی ابناء از ورود به یمن تا پایان سده سوم هجری

حجازی، بیروت ۱۳۸۴ق/ ۱۹۶۵م، ص ۱۶؛ عمادالدین ادریس، کنز الاخیار فی معرفة السیر و الانصار، مخطوط رقم AL Mad'aj, British Library, London, or4581، ورقه ۱۷۳ الخزرجی، ص ۶۵۶؛ الاهدل، ورقه ۲۶ب.

۷۰. آنان عبارتند از ضحاک بن فیروز دیلمی و حنش بن عبدالله الضغانی، نک:

AL Mad'aj, table 6, p.169.

71. Ibid.

۷۲. الرازی، ص ۳۷۵؛ ابن سمره، ص ۵۷.

۷۳. ابن سمره، ص ۵۶.

۷۴. ابن عبدالمجید، ص ۱۷؛ الخزرجی، ص ۶۹.

75. Al Mad'aj, op.cit., p.166.

۷۶. الهمدانی، الاکلیل، ج ۱، تح محمد بن علی الاکوع، بغداد ۱۳۹۷ق/ ۱۹۷۷م، ج ۱، ص ۴۵۵؛ الحمیری، منتخبات، ص ۵۸.

۷۷. ابن خانواده از عصر اول عباسی معروف شدند و برخی از آنان به عنوان والی مدینه برگزیده شدند. نک: صالح، ص ۱۱۸.

78. AL Mad'aj, op.cit., p.183.

۷۹. در این دوره پانزده والی قحطانی بر صنعا حکومت کردند. نک:

AL Mad'aj, table 8, p.190; table 11, p. 220.

۸۰. الهمدانی، الصفة، ص ۸۶.

۸۱. الهمدانی، الاکلیل، ج ۱، ص ۵۳۰.

۸۲. ادریس، ورقه ۱۷۵، أ.ب؛ الخزرجی، ص ۹۴؛ ابن الدبیع، ج ۱، ص ۱۳۹.

۸۳. اگر چه منابع مستقیماً به موضوع ارتباط ابناء با مأمون اشاره نمی‌کنند اما هنگامی که با خبر شده بود که یزید آنان را مورد تعرض قرار می‌دهد، وی را برکنار و زندانی کرد. نک: الجندی، ج ۱، ص ۲۱۵؛ الخزرجی، ص ۹۴؛ الاهدل، ورقه ۴۰ب.

۸۴. مأمون در خلال نزاع با برادرش، امین درخراسان بود و ایرانیان از او حمایت می‌کردند. نک:

J.Lassner, *The Shaping of Abbasid Rule*, Princeton, 1980, p.107.

عبدالمعز الدوری، العصر العباسی الاول، دراسة فی التاريخ السياسي و الاداری و المالي، بیروت ۱۹۸۸، ص ۱۴۲.

۸۵. ادریس، ورقة ۱۷۵ب؛ الجندی؛ الاهدل، همانجاها؛ الخزرجی، ص ۹۵.
۸۶. الهمدانی، الاکلیل، ج ۲، ص ۱۰۲؛ ادریس، همانجا؛ الاهدل، ورقة ۲۳.
۸۷. شماری از ابناء در فتح شامات و مصر شرکت کردند که بعدها در مصر (خطه خولان) مستقر شدند. نک: عبدالرحمن بن عبدالله ابن عبدالحکیم، فتوح مصر و اخبارها، تح شارلز توری، ج ۳، ص ۱۲۹؛ ابراهیم بن محمد ابن دمقاق، الانتصار لواسطة عقدا لامصار، القاهرة، ج ۱، ص ۴؛ احمد بن علی المقریزی، الخطط المقریزیة، القاهرة، ۱۳۲۴ق، ج ۲، ص ۷۸.
۸۸. شمار زیادی از ابناء به بلاد اسلامی مهاجرت کردند و در آنجا مستقر شدند، مانند حنث بن عبدالله، عمرو بن دینار، شراحبیل بن کلب بن اده، نک: الرازی، ص ۳۰۰؛ ابن سمره، ص ۵۸۶۱.
۸۹. فیروز دیلمی در سال ۵۳ق فوت کرد، نک: مجهول، ورقة ۲۶؛ نیز نک: AL Mad'aj, op.cit., p.173, no 18.
۹۰. نک: شهاب الدین ابی الفضل احمد بن علی ابن حجر، الاصابه فی تمییز الصحابه، مصر ۱۳۲۸ق، ج ۳، ص ۱۲۰۶، از کشوری نقل می‌کند: نعمان از ساکنان و علمای صنعاء نزد معاویه رفت و از او درخواست کرد ضحاک بن فیروز دیلمی را به عنوان والی صنعاء منصوب کند، و معاویه موافقت کرد و نعمان در خلافت عبدالملک بن مروان فوت کرد.
۹۱. مانند وهب بن منبه، طاووس بن کيسان، ضحاک بن فیروز و غیره.
۹۲. الرازی (ص ۳۱۳) می‌گوید در صنعا چهار بزرگ وجود داشت که یکی از آن بزرگان نماینده ابناء بود.
۹۳. نک: Frey, op.cit., p.157f.
- بیوثروفسکی، ص ۱۱۴؛ وسام عبدالعزیز فرج، دراسات فی تاریخ و حضارة الامبراطورية البيزنطية، الاسکندریة، ۱۹۸۲م، ص ۸۱.
۹۴. ابن حبیب، ص ۲۶۶.
۹۵. الطبری، ج ۲، ص ۱۴۰.
۹۶. پیشین، ص ۱۶۹.
97. AL Mad'aj, op.cit., p.6.
۹۸. اهل الیمن، ص ۸۵، علاوه بر صنعا و عدن، رداغ، ناث، ذمار، روستاهای البون، صعده، نجران و رضراض.
۹۹. ایرانیان بنا بر درخواست فرماندار حمیری به یمن آمده بودند و در آنجا شماری از حمیریان به آنها پیوستند و با هم با حبشیان مقابله کردند. لذا می‌بینیم الجندی (ج ۱، ص ۱۸۴) می‌گوید ایرانیان و حمیریان با هم بر یمن

● اوضاع سیاسی و اقتصادی ابناء از ورود به یمن تا پایان سده سوم هجری

حکومت کردند.

۱۰۰. ایرانیان در مناطق صنعا در شمال تا عدن در جنوب مستقر شدند و در شهرهای مانند ذمار، منکت، رداغ و ثاث علاوه بر خود صنعا و عدن.

۱۰۱. شماری از خانواده‌های ابناء در «ائتلاف برسم» - که شامل مجموعه‌ای از قبائل صعده بود - وارد شدند، نک: الهمدانی، الاکلیل، ج ۱، ص ۳۸۸؛ الصفة، ص ۲۴۹.

۱۰۲. الهمدانی، الجوهرتین العقیقتین الضاعتین من الصفراء و البیضاء؛ تح کریستوفر تول، اُسالاً ۱۹۶۸، ص ۱۴۶. رضراض پایین‌تر از کوه سامک نزدیک مأرب، نک: الهمدانی، الصفة، ص ۱۵۱. ۱۰۳. پیشین.

۱۰۴. یوسف بن یعقوب ابن المجاور، صفة بلاد الیمن (تاریخ المستبصر)، تح اوسکار لوففرین، لیدن ۱۹۵۱، ج ۲، ص ۲۱۴.

۱۰۵. الطبری، ج ۲، ص ۱۶۹، روایت ابن الکلبی.

۱۰۶. الهمدانی، الجوهرتین، ص ۱۴۷؛ ابن المجاور، ج ۲، ص ۲۱۴.

۱۰۷. الهمدانی، الجوهرتین، ص ۱۴۹؛ الحدیثی، ص ۴۷.

۱۰۸. نک: الحدیثی، ص ۴۱-۵، ص ۸۵.

۱۰۹. پیشین، ص ۴۱.

۱۱۰. آهن زیادی در کوه نقم در نزدیکی صنعا و در کوه الحدید در عدن وجود دارد، نک: پیشین، ص ۴۱-۴۲.

۱۱۱. الهمدانی، الاکلیل، تح نبیه امین فارس، برستن ۱۹۴۰، ج ۸، ص ۳۰.

۱۱۲. در مورد بهلول بن بهلول بن هرمز، نک: الزبیدی، ج ۱، ص ۴۸؛ در حال حاضر یکی از بخشهای صنعا بشمار می‌آید؛ نک: محمدابن احمد الحجری، مجموع بلدان الیمن و قبائلها، تح اسماعیل بن علی الاکوع، صنعا ۱۴۰۴ / ۱۹۸۴م، ج ۱، ص ۱۳۱؛ ابراهیم بن احمد المقحفی، معجم البلدان و القبائل الیمنیة، صنعا ۱۴۰۶ / ۱۹۸۵م، ص ۹۳-۹.

۱۱۳. نک: ادریس، ورقه ۱۸۳؛ المقحفی، ص ۹۲؛ در جنوب غربی صنعا قرار دارد. (المقحفی ص ۹۴).

۱۱۴. در حال حاضر دو روستای ابناء و فرس در آنجا قرار دارد؛ نک: المقحفی ص ۹؛ الحجری، ج ۱، ص ۵۴.

۱۱۵. الهمدانی، الصفة، ص ۲۳۵.

۱۱۶. پیشین، ص ۴۴.

۱۱۷. مانند طاووس بن کیسان و رهبر آنان باذان، نک: الرازی، ص ۳، ص ۲۳۲.
۱۱۸. پیشین، ص ۱۴۴.
۱۱۹. گفته شده که ابی حمال از ابناء بود؛ الرازی، ص ۹۳، ۹؛ نظام الدین سری بن فضیل العرشانی، کتاب الاختصاص، تح حسین بن عبدالله العمری، در یک جلد با کتاب پیشین از الرازی چاپ شده است.
۱۲۰. الرازی، ص ۱۳۳.
۱۲۱. پیشین، ص ۴۱۳-۲۰۲، نیز صالح، ص ۲۲۲.
۱۲۲. العرشانی، ص ۵۰۲.
۱۲۳. الرازی، ص ۹۱.
۱۲۴. الهمدانی، الاکلیل، ج ۱، ص ۵۲۵.
۱۲۵. با وجود اینکه برخی از منابع یعنی مانند ابن الذبیع، ج ۱، ص ۱۲۱؛ الخرجی، ص ۷۸ اشاره می‌کنند که این نوشته از رسول خدا (ص) صادر شده اما ما این نظر را که از سیف بن ذی یزن صادر شده است ترجیح می‌دهیم و منابعی که به آن دسترسی داریم چه یمنی و چه غیر یمنی به این نوشته اشاره نمی‌کنند، همچنین رسول خدا از هیچ هیأت از ابناء پذیرایی نکرده بود تا اینکه زمین یا بعضی از مناطق (اقطاع) را به آنان ببخشد.
۱۲۶. ابن حبیب، المحبر، ص ۲۶۶.
۱۲۷. بیوثروفسکی، ص ۱۱۵-۶.
۱۲۸. الهمدانی، الجوهرتین، ص ۱۲۵.
۱۲۹. پیشین، ص ۱۴۷.
۱۳۰. پیشین، ص ۱۴۹.
۱۳۱. پیشین، ص ۱۴۵.
۱۳۲. الرازی، ص ۹۲.
۱۳۳. پیشین، ص ۹۳.
۱۳۴. ادریس، ورقه ۱۷۵ب.
۱۳۵. الهمدانی، الجوهرتین، ص ۱۴۵.
۱۳۶. یمن در اواخر سده سوم هجری شاهد پیدایش زبیده در صعده و اسماعیلیه در معافر و کوه مسور بود، و هواداران این مذاهب به صنعا حمله می‌کردند؛ نک: علی بن محمد العباس، سیره الهادی الی الحق، تح سهیل

● اوضاع سیاسی و اقتصادی ابناء از ورود به یمن تا پایان سده سوم هجری

- زکار، بیروت ۱۹۷۲م، ص ۳۸۹ به بعد؛ ابن عبدالمجید، ص ۳۱ به بعد؛ ادريس، ورقة ۱۱۷۸ به بعد؛ الخزرجی، ص ۱۱۲ به بعد؛ ابن الدبیع، ج ۱، ص ۱۶۲ به بعد.
۱۳۷. نک: حجری، ج ۱، ص ۵۴؛ المقحفی، ص ۹-۴۹۹.
۱۳۸. همدانی این دو روستا را در نوشته‌های جغرافیایی و تاریخی خود ذکر نمی‌کند و این بدان معناست که این روستاها پس از مرگ وی ساخته شده‌اند.
۱۳۹. رازی، ص ۱۰۶-۱۱۴؛ ادريس، ورقة ۱۷۲ب.
۱۴۰. بیوئروفسکی، ص ۱۱۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی